

## اندیشه سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی

### مقصود رنجبر\*

#### چکیده

اصلاحگری سید جمال ابعاد مختلفی دارد، اما روح اصلی اصلاح‌گری سید جمال در جهان اسلام «تجدد» است. چرا اروپائیان ترقی کردند و مسلمانان از ترقی باز ماندند و دچار زوال شدند؟ سید جمال به دنبال این است که جهان اسلام و مسلمانان را با دوران جدید، ویژگی‌ها و عوامل شکل‌گیری آن آشنا کند و شرایطی رافراهم کند که مسلمانان نیز در دنیای جدید و تمدن آن سهمی به دست آورند و با اتکاء بر عناصر اصلی آن یعنی علم و عقل و دیگر عناصر آن از جمله نهاد‌های سیاسی دموکراتیک بر قدرت خود بیافزایند. شاید از این منظر بتوان گفت که دغدغه اصلی سید دغدغه هویتی نیست بلکه دغدغه نهایی و تعیین‌کننده در اندیشه او این است که چگونه می‌توان به جهان اسلام قدرت بخشید<sup>□</sup>

از این نظر شاید حفظ هویت جهان اسلام برای او آن قدر اهمیت ندارد که افزایش اقتدار جهان اسلام مهم است. به همین دلیل هم راه قدرت و شوکت جهان اسلام را با هدف ورود به تجدد مطرح می‌کند و تحقق اصلاحات در جوامع را ورود به دنیای جدید قلمداد می‌کند، به همین دلیل هم هست که در اندیشه اصلاحی وی عناصر تمدن غرب یعنی علم، عقل<sup>□□</sup>، آزادی، احزاب سیاسی و مطبوعات مورد تأکید واقع می‌شود. بنابر این سید اصلاح‌گری و جذب عناصر فکری و سیاسی مدرنیته را، در تضاد با سنت دینی مسلمین نمی‌بیند و هر چند که درک عمیق تری از تمدن اروپایی دارد و بر عناصر ذاتی تمدن اروپایی تأکید دارد.

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی- واحد قم

بر همین اساس هم «جنبش اصلاحی که به وسیله سید جمال الدین افغانی آغاز شده بود، جنبشی عقل‌گرا و خواهان استفاده از شیوه‌های جدید نوسازی و پیشرفت و علم و صنعت و خواهان برپایی نظام عای سیاسی مبتنی بر آزادی و دموکراسی در قالب حکومت‌های پارلمانی و مشروطه و پادشاهی‌های مقید و محدود بود، البته اگر امکان برپایی نظام جمهوری نبود.»<sup>□□</sup>

البته همان‌طور که گفته شد سید درک عمیق‌تری از تمدن از اروپا دارد و در تأکیدی که بر روح فلسفی و تأثیر آن بر پیشرفت علمی می‌کند، منظورش فلسفه تجدد غربی است سید جمال از روح مدرنیته آگاه و بر اساس همین درک و فهم اندیشمندی نوگرا است. او در مقاله لکچر در تعلیم و تربیت همه علوم اسلامی را کما بیش مخدوش و کهنه و بدون نتیجه می‌داند. اصول، فقه، کلام، فلسفه و همه علوم شرعی و عقلی قدیم در نظر او ارزش عملی چندانی ندارند. او هر آنچه از علوم گذشته باقی مانده طرد می‌کند.<sup>□□</sup> سید همچنین عقیده دارد هیچ‌یک از مسلمانان از اخذ علوم جدید و تکنولوژی نباید بهراسند. به اعتقاد سید هم تمدن جدید و مدرن غرب، بر اساس اصول اسلامی پدید آمده است و سید بر این فرض اساسی تأکید می‌کند و آن نقش ناگزیر دین در زندگی ملت‌هاست، به ویژه ملت‌هایی که جامعه آنها بر پایه دین قرار دارد.

به هر حال به نظر سید جمال جوامع مسیحی با اقتباس از پیشرفت علمی جوامع اسلامی پیشین، قدرت و برتری کسب کرد، و مسلمانان هم وقتی از علم روگردان شد، رو به زوال نهاد.<sup>□</sup> سید جمال نیز با دولت‌های اسلامی ارتباطات بسیار گسترده‌ای داشت و از استبداد آنان به شدت انتقاد می‌کرد ولی برای تحقق اهداف خود ناگزیر به برقراری ارتباط با آنان بود. دو هدف اصلی سید جمال یعنی تحقق وحدت اسلامی و مبارزه با سلطه غرب،<sup>□□</sup> از نقاط برجسته اندیشه وی بود. برای سید جمال، جهان اسلام کلیت یکپارچه‌ای بود که در صورت انسجام و وحدت می‌توانست در مقابل سلطه اروپا مقاومت کند. درک سید از اروپا و رفتار آن نیز عمیق‌الته گمراه‌کننده بود. اگر چه سید تمدن و ترقی اروپا در علم و صنعت را به رسمیت می‌شناخت، ولی نسبت به سلطه آن در جهان اسلام هم حساسیت بسیاری داشت در نتیجه بخش عمده توان خود را صرف مبارزه با آن کرد در این مبارزه گاه مخاطب وی دولت‌های اسلامی بود و به طور عمده ملل اسلامی. همین امر موجب شد که حرکت وی جنبه یک جنبش سیاسی و توده‌ای را نیز به خود بگیرد و از اندیشه‌های اصلاحی فراتر برود و حتی در مورد ایران، جنبه انقلابی گرفت و علما و ملت را به انقلابی علیه استبداد ناصرالدین شاه فرا خواند.

نکته اساسی دیگر اندیشه های نوگرایانه سید جمال رد تقلید از غرب بود. هشام شرابی در این باره می نویسد:

المغربی که افغانی را مدت کوتاهی پیش از مرگ او در قسطنطنیه دید، از او پرسید اگر وضع امروزمان را با وضع سی سال پیش مقایسه کنیم، آیا ترقی زیادی را نمی بینیم؟ افغانی پاسخ داد: توتنها ظاهر چیزها را می بینی و واقعیت این است که ترقی ما چیزی نیست جز به قهقرا رفتن و زوال، زیرا بر پایه تقلید از ملل اروپا قرار دارد. □□□

در مجموع شاید بتوان گفت که اگر چه در اندیشه های نوگرایانه سید جمال بحث تجدد بیش از هویت مورد تاکید است ولی دغدغه های هویتی وی مورد تاکید جدی که از مبارزه ایشان با سلطه اروپا و نیز در بر حذر داشتن از تقلید صرف از اروپا کاملاً مشهود است. باید گفت که اندیشه های سید در این زمینه ها دارای خطای جدی و مبتنی بر پیش فرض های غلطی بود که نتایج زیانباری را به دنبال داشت. سید با ایجاد و تبلیغ این توهم که اساس مدنیت جدید اروپایی، دین اسلام است فجوامع اسلامی را در مسیری انداخت که از آن رهایی نیافته اند سید با وجود دعوت به علم در مقابل غرب و تمام وجوه آن موضع سختی گرفت. او با خطر عقل گرایی و پیش فرض های ماتریالیستی آن در افتاد و نوشته برجسته او در رد مادیگرایی الگویی برای تفکر اصلاح طلبانه بعد از او در رویارویی با غرب شد.

<sup>1</sup> ر. ک: سید جمال الدین اسدآبادی، العروة الوثقی، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، انتشارات کلبه شروق،

۱۳۸۰

<sup>1</sup> ر. ک: کریم مجتهدی،

<sup>1</sup> حسن حنفی، الاصولیها الاسلامیه، قاهره، مکتبه مدبوسی، ص ۲۰

<sup>1</sup> سید جمال الدین اسدآبادی، پیشین

<sup>1</sup> همان

<sup>1</sup> همان

<sup>1</sup> هشام شرابی، روشنفکران عرب و غرب ترجمه عبدالرحمن عالم دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ۱۳۷۲،

ص ۳۷

## مقدمه نظری

یکی از عمده ترین الگوهای گفتمانی در ایران و جهان اسلام، گفتمان اصلاحی بود که سید جمال الدین نماینده برجسته آن به شمار می رود. گفتمان اصلاحی وی ترکیبی از الگوی اصلاح

دوران ترقی و اندیشه‌های دینی بود که از این اندیشه‌های دینی به‌عنوان مؤلفه‌هایی برای اصلاح و ترقی بهره می‌برد. وجه ادراکی گفتمان اصلاحی سید جمال‌الدین از بُعد چپستی امر سیاست، تمرکز بر حکومت با صلاحیت برای ایجاد زمینه‌های ترقی و پیشرفت در جامعه است که وی این صلاحیت را در آزادی، اتحاد، بازگشت به دین و علم‌گرایی حکومت جست‌وجو می‌کند. از بُعد غایت زندگی سیاسی، سید هم به سعادت اخروی و هم به سعادت دنیوی توجه دارد، ولی

عنصر اساسی‌ای که بر آن تأکید می‌کند همیاری به منظور وصول به شرایطی است که به وفور میسر گردد و همگان قادر باشند در رفاه و آسایش زندگی کنند. وجه تحریکی گفتمان اصلاحی، امری عقلانی است که بر حسب محاسبات عقلانی مخاطبان در امر پیشرفت و ترقی تحریک می‌شود. در واقع، سید جمال‌الدین مخاطبان خود را در انتخاب میان عقب‌ماندگی و فقر از سویی و ترقی و توسعه‌یافتگی از سوی دیگر قرار می‌داد و همواره مسلمانان را که مخاطب‌های اصلی گفتمان اصلاحی وی بودند، برای پیشرفت و ترقی تحریک می‌کرد و به آنان گذشته پرافتخارشان را از لحاظ تمدن‌سازی یادآور می‌شد. در سنت فکری - اسلامی و در میان اندیش‌مندان مسلمان، نوع نگاه محافظه‌کارانه به اندیشه سیاسی و مباحث مربوط به دولت بیش‌تر بود که بر حسب آن، توجه‌گری سیاسی بر اندیشه سیاسی برتری داشت. اما سید جمال‌الدین با درک و پذیرش معضلات متعدد جوامع اسلامی، به نگاهی اصلاح‌طلبانه در اندیشه سیاسی تمایل یافت که در آن، برون‌رفت از وضعیت سیاسی - اجتماعی ناهنجار جوامع اسلامی، هدف اصلی اندیشه سیاسی ایشان بود.

ویژگی اصلی گفتمان اصلاحی سید جمال‌الدین، نگاه آسیب‌شناسانه ایشان به جوامع اسلامی و تلاش برای درک مؤلفه‌های انحطاط این جوامع و عوامل مؤثر در این زمینه بود در واقع، وی درباره فلسفه، اندیشه سیاسی، دولت، انحطاط اسلامی و هر مقوله دیگری، از این زاویه دید بحث می‌کند و با فرض گرفتن عقب‌ماندگی و انحطاط مسلمین، به دنبال اندیشه‌پردازی برای خروج از این بحران فراگیر در جامعه اسلامی است. عناصر اصلی گفتمان اصلاحی سید جمال‌الدین عبارت‌اند از: ۱ - شناخت مؤلفه‌های انحطاط جوامع اسلامی که بخش عمده آثار وی در معرفی این عوامل می‌باشد؛ ۲ - تأکید بر امکان قدرت‌یابی درباره مسلمانان و ۳ - راه‌های احیای عظمت درباره مسلمین. بر همین اساس، در گفتمان اصلاحی سید جمال‌الدین بر مؤلفه‌های مؤثر بر انحطاط مسلمانان تأکید بسیاری شده و اندیشه سیاسی ایشان هم درباره دولت با محوریت همین مؤلفه‌ها شکل گرفته است. در واقع، به همین دلیل ایشان در مباحث خود به صورت مستقل از دولت و ساختار آن، رابطه دین و دولت و ... بحث نمی‌کند و هر آنچه در این زمینه از وی آمده، در ذیل گفتمان اصلاحی ایشان

مطرح شده است. در مقابل، ایشان از مؤلفه‌های مؤثر در انحطاط به کثرت بحث می‌کند و آسیب‌شناسی دولت و ساختار سیاسی، از مباحث عمده اندیشه سیاسی او می‌باشد.

## الف) زندگی وزمانه

### ۱) زندگی و سوانح الایام

سید جمال الدین اسدآبادی در سال ۱۲۵۴ در اسدآباد همدان متولد شد و تحصیلات مقدماتی را نزد پدر خود فرا گرفت و در ده سالگی وارد حوزه علمیه قزوین شد. در سال بعد وارد حوزه علمیه نجف شد و بعد از چهار سال تحصیل در آنجا به قصد بمبئی نجف را ترک می‌کند و بعد از یک سال اقامت در آنجا در سال ۱۲۷۳ به قصد زیارت خانه خدا روانه مکه شد و از آنجا به عتبات عالیات سفر کرد و وارد ایران می‌شود و بعد از شش ماه اقامت در ایران پس از زیارت امام رضا به افغانستان سفر می‌کند و در آنجا به دوست محمد خان امیر افغانستان می‌پیوندد و بعد از مرگ وی در سال ۱۲۸۲ افغانستان را ترک می‌کند و دوباره وارد ایران می‌شود و دوباره یک سال بعد به افغانستان عزیمت کرده و در آنجا بعد از سه سال اقامت و تالیف کتاب تاریخ الافغان آنجا را به مقصد هند ترک می‌کند و در آنجا مبارزات خود را بر ضد انگلیس که در افغانستان شروع کرده بود شدت بخشید و از سوی دولت انگلیس اخراج و عازم مصر شد و پس از چهل روز تدریس در دانشگاه الازهر و نحرانی در آن، از آنجا هم اخراج می‌شود و از آنجا وارد عثمانی می‌شود.

نفوذ وی در بین مردم و دولتمردان عثمانی موجب مخالفت شیخ الاسلام عثمانی با ایشان شد و سید مجبور به ترک عثمانی و ورود به مصر در سال ۱۲۸۷ شد و در آنجا به سبک جدیدی تدریس خود را آغاز کرد و در سال ۱۲۹۳ وارد فراماسونری شد و بعد از یک سال از آن خارج شد و برای انسجام بیشتر در مبارزه بر ضد استعمار و استبداد انجمن وطن‌ها را با همراهی شیخ محمد عبده تاسیس کرد و تحول عظیمی را در مصر ایجاد کرد ولی در سال ۱۲۹۶ دستگیر و به هند فرستاده شد و سید در آنجا هم مبارزات خود را پی گرفت و بخشی از مبارزات وی جنبه فکری داشت و به دیدگاه افرادی چون احمد خان و دهریون پاسخ گفت.

سید در سال ۱۳۰۰ هند را به مقصد لندن ترک کرد و از آنجا به پاریس رفته و در سال ۱۳۰۱ با پیوستن عبده به وی مجله عروه الوثقی را در آنجا منتشر کرد.

در واقع بخش عمده اندیشه‌های سید در عروه الوثقی و بخشی هم در سفر آخر وی به هند مطرح گردیده است. سید پس از آن دوباره به ایران عزیمت کرد و ابتدا از سوی ناصرالدین شاه مورد

استقبال واقع می شود ولی بعداً با احساس بیم از آراء سید او را مجبور به خروج از ایران کرد و سید به روسیه عزیمت کرده و بعد از سه ماه در سال ۱۰۳۴ روسیه را به قصد آلمان ترک کرده و در آنجا امینالسلطان که همراه ناصرالدین شاه در سفر فرنگ بود از وی می خواهد بین ایران و روسیه در برخی مسائل وساطت کند و سید هم می پذیرد و در سال ۱۰۳۷ دوباره به مسکو عزیمت کرده و از آنجا به تهران می آید و فعالیتهای وی در ایران موجب اخراج دوباره او از ایران به طریق بسیار زشتی شد و بعد از مدتی اقامت در عثمانی به بیماری سرطان در سال ۱۳۰۴ در گذشت

در مجموع می توان گفت سفرهای بسیار سید جمال به کشورهای اسلامی و غربی نقش مهمی در شکل گیری شخصیت اصلاح طلب و انقلابی و ضد استعماری وی داشته است. درباره ملیت و مذهب سید جمال هم اختلاف نظر زیادی وجود دارد. برخی به افغانی بودن وی نظر دارند که صد البته بی غرض نیستند، از جمله بعضی اندیشمندان عرب که دوست ندارند سید ایرانی باشد می کوشند همواره بر ضد مدارک موجود سخن بگویند و او را افغانی معرفی نمایند. البته خود سید جمال هم در بروز این اختلاف نظرها کم بی تأثیر نبوده است. همچنین در مورد مذهب سید هم اختلاف نظر وجود دارد که باز خود ایشان در این اختلاف آرا مؤثر بوده است. وی در این باره می نویسد:

طائفه انگریزیه، اروسم می خوانند و فرقه اسلامیه مجوسم می دانند. سنی رافضی، و شیعه ناصبی. بعضی از اخیر چهاریار وهابی ام گمان کرده اند، و برخی از ابرار امامیه بابی ام پنداشته اند آلمیان، دهری و متقیان، فاسق از تقوی بری. عالمان جاهل نادان و مؤمنان فاجر بی ایمان انگاشته اند. نه کافر به خود می خواند و نه مسلم از خود می داند، از مسجد مطرود و از دیر مردود. (۱)

در مجموع، براساس اسناد و مدارک موجود ملیت سید جمال ایرانی و مذهب او شیعه بوده است (۲) که خود ایشان به دلیل ملاحظات سیاسی از اظهار آن خودداری می کرده تا بتواند از این طریق در تحقق اهداف خود موفق تر عمل کند، چرا که معلوم شدن مذهب تشیع وی و نیز ملیت ایرانی ایشان تأثیر منفی عمیقی بر فعالیت های سیاسی ایشان می گذاشت. البته می توان از این هم فراتر رفت و به این اعتقاد رسید که اساساً دین و ملیت سید جمال اهمیت چندانی ندارد و مهم تأثیری است که وی بر جهان اسلام گذاشته است.

## ۲ - اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر سید جمال الدین اسدآبادی

زمانه سید جمال الدین اسدآبادی با چند عنصر اساسی قابل بازشناسی است: سید از سوی تحت تأثیر غرب و از سوی دیگر تحت تأثیر وضعیت حاکم در جهان اسلام بوده است. غرب در این

دوران با پشت سر گذاشتن دوران سنتی خویش وارد عصر جدیدی شد که "تجدد" یا "مدرنیته" نامیده می‌شود و مشخصه اصلی آن، علم‌گرایی و عقل‌گرایی در حوزه اندیشه و عمل می‌باشد. (۳) همچنین در حوزه سیاست، ویژگی تعیین‌کننده این دوره آزادی و دموکراسی است که در نمودهای مختلفی، چون شکل‌گیری و فعالیت احزاب سیاسی و مطبوعات و انواع نهادهای دیگر ظاهر شده است. خلاصه عنصر اساسی شکل‌دهنده به رفتار سیاسی غرب اصول علمی و عقلانی است که کاملاً در تضاد با تفکر سنتی قرار داشت و چونان حوزه‌های دیگر موجب تفاوت‌گیری با دیگران شده و به مدد همین عقل‌گرایی و علم‌گرایی قدرت عظیمی یافته که وضعیت درونی آن جوامع را کاملاً دگرگون ساخته و افزایش رفاه و نیز قدرت عظیم اقتصادی و علمی ایشان را فراهم کرده است.

غرب در سایه همین قدرت چهره دیگری به خود گرفته است، چهره‌ای که هنگام ارتباط با دُول دیگر شناخته می‌شود و آن، برتری‌طلبی غرب در برابر جوامعی است که هنوز وارد این مرحله نشده‌اند و در نتیجه دچار ضعف مفرطی هستند که می‌توانند تحت سلطه غرب قرار گیرند. بنابراین، سلطه‌جویی غربی هم یکی از ویژگی‌های اصلی زمانه‌ای است که سید جمال در آن زندگی می‌کند. در مقابل، جهان اسلام وضعیت ناامیدکننده‌ای دارد، از لحاظ سیاسی سلاطینی حاکمیت دارند که به شیوه سنتی و استبدادی به اعمال قدرت می‌پردازند و دغدغه اصلی‌شان تأمین خواسته‌های شخصی می‌باشد نه اندیشه و "شوکت ملی". همچنین جوامع اسلامی از اصول جدید علمی و نیز اصول نهادهای تازه سیاسی کاملاً بی‌بهره‌اند و در نتیجه از نهادهای دموکراتیک چون احزاب و مطبوعات آزاد خبری نیست. در ضمن همه این عوامل موجب ضعف مفرط و فقر در جوامع اسلامی شده بود. همچنین در این دوره سید شاهد اختلافات عدیده‌ای میان جهان اسلام است که مانع از وحدت عمل آنان در برابر جوامع غربی شده است. به هر حال همه این عوامل زمینه‌ساز وضعیتی در جوامع اسلامی گردیده که موجبات سلطه غرب بر جهان اسلام را فراهم آورده است. در واقع غرب قدرتمند زمانی که با کشورهای ضعیف اسلامی مواجه شد، با توجه به آن ذهنیت تاریخی که از جنگ‌های صلیبی و قبل از آن داشت در اندیشه سلطه بر جهان اسلام برآمد و این از ذات قدرت سرچشمه می‌گرفت که اگر قدرتی را در برابر خویش نبیند فزونی و گسترش می‌طلبد، به سخن دیگر غرب از این فرصت تاریخی جهت استیلا بر کشورهای اسلامی نهایت استفاده را برد.

این، تصویری اجمالی از زمانه سید و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری اندیشه و شخصیت‌سیاسی و فکری او می‌باشد. سید جمال در اندیشه خود به دنبال گریز از این وضعیت است. وی ضعف جهان اسلام را تحت عنوان انحطاط توصیف می‌کند و به دنبال یافتن راهی برای برون‌رفت از این انحطاط و

گشودن درهای علم و قدرت به جهان اسلام است که بتواند با سلطه غرب مبارزه کند. او در این راه به اندیشه‌ای می‌رسد که می‌توان از آن با عنوان "اصلاحگری" نام برد.

## ب) مبانی اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی

### الف) مبانی فکری

#### ۱ - هستی‌شناسی (مبانی فلسفی - اعتقادی)

سید جمال‌الدین اسدآبادی جهان را مظهر ناموس خداوندی می‌داند که در آن همواره قوانین و سنت‌های الهی حاکم است و هیچ امری خارج از نوامیس الهی امکان تحقق ندارد. وی درباره ترقی و انحطاط جوامع و صعود و نزول آنها معتقد است که نوامیس و سنن الهی بر این تعلق گرفته است، که مردمانی به قله رفیع ترقی می‌رسند که در این راه به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر دست می‌زنند. از نظر او، انسان‌های بی‌همت و سست عنصر، حوادث را تابع بخت و اقبال‌ها یا حوادث می‌دانند، ولی کسانی که از بینش و بصیرتی برخوردارند درباره اسباب واقعی امور همواره اندیشه می‌کنند. سید جمال قوانین الهی را در عرصه هستی، اعم از آفرینش و حیات انسانی، جاری و ساری می‌داند و هیچ حوزه‌ای را خارج از این قانون و سنت الهی تلقی نمی‌کند و به همین دلیل در مورد اسباب نزول و انحطاط مسلمانان، جز به سنت‌های الهی نمی‌اندیشد. از نظر وی در تاریخ هیچ ملتی به مزایایی که نزد بشر است - خواه در علوم و معارف، فضایل و آداب و نوامیس و قوانین عادلانه و یا نیروی دفاعی و نظامی نائل نشده، مگر در سایه مجاهدت‌های بسیاری که انجام داده‌اند. در این میان، نقش نخبگان آنان بسیار است. به نظر سید جمال برخلاف عده‌ای که تابع بخت و اقبال می‌باشند عده‌ای هم هستند که حقیقت را با بینش خود درمی‌یابند و به اسبابی که خداوند در احوال ملت‌ها - در عروج و انحطاط آنها - فراهم کرده علم پیدا می‌کنند و می‌دانند آنچه را که از خیر و نیکی برای یک ملتی تهیه شده به دست نخبگان آنان بوده که تلاش و مجاهدت نموده‌اند و گاه از همه زندگی‌شان مایه گذاشته‌اند. (۴) به عبارت دیگر سید جمال از آن به ناموس الهی اشاره می‌کند که انحطاط و نزول جوامع اسلامی را یادآور شود و آنان را برای رسیدن به جامعه‌ای پیشرفته و مترقی برانگیزاند. شاید بتوان گفت مبنای اصلی اندیشه سید جمال "ترقی و تمدن" است. وی زمانی هم که به اصول فلسفی و اعتقادی می‌پردازد. هدفش نشان دادن این موضوع است که چه اعتقاداتی زمینه‌ساز تمدن و پیشرفت و چه اعتقاداتی زمینه‌ساز انحطاط و عقب‌ماندگی بوده‌اند. مقاله نیچریه یکی از مقاله‌های مهم سید جمال در حوزه اصول اعتقادی و مبانی فلسفی‌اندیشه وی می‌باشد. سید جمال این مقاله را با عبارتی آغاز می‌کند که روح اعتقادی‌وی را نشان می‌دهد:

دین (مایه) پایداری امت‌هاست و به اوست رستگاری آنان و براوست بزرگی و بی‌همتایی آنان؛ طبیعت‌گرایی ریشه فساد و بناختلاف‌هاست و خرابی شهرها بدوست و نابودی و هلاکت‌بندگان. (۵)

در واقع، نقطه عزیمت سید جمال از لحاظ فلسفی تفکیک دین از مادی‌گرایی است، از نظر وی اعتقاد به خدا عامل ترقی و تمدن است و طبیعت‌گرایی و بی‌اعتقادی به خدا منشأ انحطاط و تباهی انسان‌ها با توجه به این‌که اندیشه سید جمال حول مسئله انحطاط و اصلاح شکل گرفته بهاین مسئله می‌پردازد که آیا دین می‌تواند مایه پیشرفت و ترقی باشد یا خیر. مقاله نیچریه پاسخی است به این سؤال، وی در این نوشته به آثار مثبت اعتقاد دینی در پیشرفت و ترقی تمدن بشر و آثار منفی طبیعت‌گرایی در این زمینه پرداخته است. او در این مقاله تحلیلی ارائه می‌دهد که براساس آن، علت‌العلل انحطاط اقوام در طول تاریخ، شیوع فکر مادی و انکار الوهیت و نفی ادیان الهی و آموزش‌های سازنده آنها بوده است که از غرب باستان آغاز شد و بعد به شرق کشیده شد. سید در این مقاله سیر تاریخی ده‌ریون یا طبیعت‌گرایان را از دوره یونان تا زمان اخیر بررسی می‌کند و آنان را در مقابل متألّهین قرار می‌دهد. طبیعت‌گرایان یا مادی‌گرایان را کسانی می‌داند که معتقدند غیر از ماده که به یکی از حواس خمسّه مدرک می‌شود چیز دیگری موجود نیست و الوهیت و وجود صانع تعالی را انکار می‌کنند. (۶) آن‌گاه وی به نحله‌های مختلفی می‌پردازد که در میان مادیون در مورد چگونگی شکل‌گیری هستی و

کهکشان‌ها وجود دارد، سپس به مفاسدی که از مادیون سر می‌زند اشاره می‌کند و معتقد است در امت‌های مختلف به اشکال گوناگونی ظهور کرده‌اند و در همه جا موجب تباهی و زوال آن امت‌ها شده‌اند (۷)، چرا که غرض اصلی آنها ریشه‌کن کردن عقاید دینی و الهی بوده که منشأ بهروزی و سعادت انسان‌هاست. سید اپیکوریان (در یونان) و مزدکیان (در ایران و فارس) و باطنیان (در میان مسلمانان) و بابی‌ها (در ایران معاصر) و عقاید ولترورسد (در اروپا) و نیز سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و نهیلیست‌ها (در اروپا) را از طبیعت‌گرایانی می‌داند که موجب زوال اخلاق و عقب‌ماندگی قوم خویش و نابودی اصول شش‌گانه سعادت انسان شده‌اند. سید جمال در مقابل ده‌ری‌گرایی و طبیعت‌گرایی معتقد است دین و اعتقاد به خداوند موجب پیدایش عقاید و خصایل سه‌گانه‌ای می‌شود که هر یک از آنها مایه قوام ملل و پایداری اجتماع و مدنیت و ترقیات امت‌ها و قیایل مختلف هستند. (۸) عقاید سه‌گانه عبارتند از:

انسان فرشته‌ای زمینی و اشرف مخلوقات است؛ امت (ملت) او اشرف امم است و انسان در این عالم برای نیل به کمالات شایسته خلق شده است. خصایل سه‌گانه هم از این قرارند: خصلت و ملکه حیاء؛

خصلت امانت و خصلت صداقت. نتیجه اعتقاد اول این است که انسان از خصلت‌های حیوانی و بهیمی دوری خواهد کرد، در عین حال منشأ گرایش انسان به تهذیب نفس و طهارت روح است و فقدان چنین اعتقادی باعث رواج جنایت و پستی‌ها در بین آن ملت خواهد شد. اما اعتقاد دوم منشأ مجاهدت و مسابقه با دیگر امم است و موجبات برتری خود را بر دیگر اقوام و ملل فراهم خواهد آورد. وجود چنین اعتقادی سبب خواهد شد که آن امت هرگز به انحطاط و عقب‌ماندگی رضایت ندهد، و همواره به دنبال برتری بر دیگر امم و ملت‌ها باشد. اما اعتقاد سوم موجب خواهد شد که افراد آن جامعه در تنویر عقل خود به معارف حق و علوم راستین همت گمارند و از تمام توانایی ذهنی و جسمی خود در این راه بهره برند.

درباره خصایل سه‌گانه هم باید گفت از ارکان تمدن و قوام ملل هستند. سید حیا را اصل همه خوبی‌ها و اساس همه فضایل و موجب همه ترقیات می‌داند و در هر قومی که نباشد دروغ‌گویی و خیانت در آحاد رواج خواهد یافت. خصلت دوم - که سید آن را اساس صلاح حکومت‌ها می‌داند امانت است که مانع از فساد حکومت می‌شود. سید درباره امانت معتقد است که هرگاه قومی به وسیله حکومت خائفه غیر امینه اداره شود و یا بالمره مضمحل و یا به دست اجانب اسیر افتاده مرارت عبودیت را که بدتر است از مرارت اضمحلال و زوال، خواهد چشید. (۹) در واقع سید اهمیت امانت را در حکومت بررسی می‌کند و این خصلت را برای درستی و پاکدامنی امرا و مستخدمین حکومت ضروری می‌داند. اما خصلت سوم، خصلت صداقت و راستی است که رکن رکین پایداری نوع انسانیت و حبل متین هیات اجتماعی شعوب است و هیچ اجتماعی بدون آن صورت نیندد، چه اجتماع منزلی (خانوادگی) بوده باشد و چه اجتماع مدنی (۱۰) (جامعه سیاسی).

همان‌طور که معلوم است سید عقاید و خصایل دینی را منشأ ترقی و پیشرفت تلقی می‌کند و غرض مادیون را از بین بردن این اصول شش‌گانه سعادت می‌داند. بنابراین، از نظر سید دین مطلقاً مایه نیکبختی‌های انسان است پس اگر بر اساس‌های محکم و پایه‌های متقن گذاشته شده باشد، آن دین بر نهج اتم سبب سعادت تامه و رفاهیت کامله خواهد گردید. (۱۱) وی در جای دیگری معتقد است که اعتقادات لوازمی دارد که انفکاک از لوازم آن محال است که یکی از لوازم آن، عمل به عقاید است. سؤال این است که انسان‌ها واقعاً بر حسب عقاید خود عمل می‌کنند یا این که عمل آن‌ها در موارد مختلف به صورت آگاهانه برخلاف عقایدشان است. در این صورت اگر ما عمل نکردن به عقاید را مشاهده کنیم آیا چاره‌ای جز این خواهیم داشت که بگوییم اصولاً اعتقاد واقعی وجود نداشته است. از دیدگاه سید جمال‌الدین دین اسلام عالی‌ترین اعتقادی است که می‌تواند منشأ ترقی شود، چون اولین رکن آن، عقول را به صیقل توحید منزه می‌سازد و به کرامت و شرافت انسانی معتقد است و درهای شرافت را به روی نفوس گشود، و عقاید را بر براهین و ادله محکم و متقن بنا نهاده و بر تعلیم و تعلم و امر به معروف و نهی از منکر امر کرده است. (۱۲) در عین حال به دیدگاه

کسانی که معتقدند وجود برخی اعتقادات چون قضا و قدر موجب عقب‌ماندگی مسلمانان شده است پاسخ می‌دهد. به نظر وی، انحراف اساسی در فهم مفهوم قضا و قدر در اسلام وارد شده است و برخی تصور می‌کنند که به مجرد اعتقاد به این اصل، همت و قدرت زایل می‌شود و ضعف و سستی غالب می‌گردد. سید با وجود این که می‌پذیرد در میان مسلمانان گروه جبریه وجود داشته است، ولی بر آن است که اعتقاد به قضا و قدر نه عین اعتقاد به جبر است و نه از مقتضیات این عقیده می‌باشد، بلکه قضا و قدر ملکه‌ای فطری است که با دلایل قطعی قابل تأیید می‌باشد و در زندگی اجتماعی نه تنها تأثیر منفی ندارد، بلکه نفوس را به ثبات قدم و تحمل تلخی‌ها و چیرگی بر ترس‌ها آماده می‌کند. (۱۳) سید جمال علاوه بر دیانت و اعتقاد به اصول و عقاید مهم از اعتقاد به الوهیت و نفی مادی‌گری بر نقش فلسفه در پیشرفت جوامع بشری تأکید می‌کند و "روح فلسفی" را لازمه اصلی پیشرفت در سایر علوم می‌داند. وی در مقاله "فواید فلسفه" غرض "فلسفه" و پیدایش آن را نیز خدمت به ترقی بشر می‌داند و این، نشان‌دهنده جایگاه پیشرفت و تمدن در اندیشه ایشان است. سید جمال در این مقاله فلسفه قدیم را به دلیل صعوبت فکری و ذهنی و ایده‌آلیستی بودن آن مهجور می‌داند و معتقد است که مفاهیم و معانی آن چنان مهجور و متروک شده است که گویی حکما هدفی جز خود فلسفه و مفاد آن نداشته‌اند. (۱۴) بنابراین، وی از فلسفه قدیم چشم‌پوشی کرده، تعریفی از فلسفه ارائه می‌دهد که به کار عمران و حضارت و پیشرفت انسان بیاید: انسان و حیات اوست و حیات مقدسه عقلیه و غایت آن، کمال انسانی است در عقل و نفس و معیشت و کمال آن در معیشت و رفاهیت در زیست، شرط اعظم است کمال عقلی و نفسی را و نخستین سبب است از برای حرکات عقلیه انسان و خروج آن از دایره حیوانات و بزرگ‌ترین موجبی است به جهت انتقال قبایل و امم از حالت بدات و توحش به حضارت و مدنیت و اوست علت اولای انشای معارف و ایجاد علوم و اختراع صنایع و ابداع حرف. (۱۵) سید جمال کمال انسانی در معیشت را محتاج به جزئیات متکثره‌ای می‌داند که بر حسب آن علوم مختلفی شکل می‌گیرد تا نیازهای انسان را برای مدنیت برآورده سازد و کار فلسفه قاعده‌مند کردن این علوم متکثره است:

کمال انسانی در معیشت محتاج شد به جزئیات متکثره‌ای که حد و پایان ندارد، لهذا واجب شد بر انسان که جمع نماید آن جزئیات را در تحت قواعد کلیه و قوانین عامه و چون قواعد کلیه در نزد او بسیار شد، آن‌ها را بر حسب تناسب و تلائم افزای نموده به تأسیس علوم و تبویت فنون اشتغال ورزید. (۱۶)

همان‌طور که پیداست مراد سید جمال‌الدین از "فلسفه"، فلسفه جدید است که به نظر می‌رسد تحت تأثیر اندیشه‌های پوزیتیویستی حاکم در دوره ایشان می‌باشد و به همین دلیل به فلاسفه و فلسفه قدیم اسلام به شدت حمله می‌کند، زیرا آن‌را با غایات واقعی فلسفه - که همانا اولاً حاجت

و دشواری راه‌های معیشت انسان و ثانیاً عقل فطری خرد‌گریزی است - سازگار نمی‌داند و فلسفه قدیم اسلام را بیش‌تر تحت‌تأثیر فلاسفه یونانی می‌داند که بدون هیچ کم و کاست و نقد و انتقادی از سوی فلاسفه مسلمان پذیرفته شده است. (۱۷) وی به شدت از فلاسفه قدیم و متأخر اسلامی انتقاد می‌کند و متأخرین را بیش‌تر مورد نقد قرار می‌دهد و کتاب‌های آنها را چیزی جز حمد و ثنای پیشینیان نمی‌داند.

سید جمال معتقد است با توجه به غایت فلسفه که بهبود زندگی انسان است و رشد آن نیز به لحاظ میزان احتیاج انسان به وسایل بهبود معیشت بی‌انتهای می‌باشد ضروری است که فلاسفه و حکمای اسلامی برای ترقی و پیشرفت مسلمانان اندیشه کنند و به جای اندیشه‌ها و مسایل فلسفه قدیم و مسایلی چون فرق میان جنس و ماده و مرکب بودن یا بسیط بودن آن، ذهن و اندیشه خویش را به‌سویی متمایل کنند که چگونه می‌توان درهای سعادت و پیشرفت را دوباره به روی مسلمین گشود و آنان را به صیروت جدیدی واداشت، بنابراین سؤال‌های حکمت و فلسفه اسلامی را از این قبیل می‌داند.

سبب فقر و فاقه و بیچارگی و پریشان حالی مسلمانان چیست و این حادثه عظمی و بلیه کبری را علاجی هست یا نه. آیا مبدأ اولی و حق مطلق از برای اصلاح آنان سببی و موجبی قرار داده است یا نه؟... (۱۸)

در کنار اصول اعتقاد دینی و مبانی فلسفی، سید جمال‌الدین اسدآبادی به نقش تربیت در رشد افراد و جوامع تأکید بسیاری دارد. وی میل به رشد را در نهاد هر موجودی می‌بیند که نبات و حیوان و انسان در این میل مشترک هستند و تربیت را سبب چگونگی و سرعت این رشد می‌داند. از نظر سید جمال حُسن تربیت منشأ همه کمالات و خوبی‌ها در همه عرصه‌ها می‌باشد و در صورتی که افراد از آن محروم بمانند امیدی به بالفعل شدن میل فطری کمال‌جویی آنها وجود ندارد. وی وجود سلاطین عظیم‌الشان، دانش‌مندان بزرگ، علمای فاضل، صنعت‌گران و تجار ماهر و ملت کوشا را موهون تربیت نیکو می‌داند که همگی به‌طور جمعی موجبات صعود جوامع را موجب می‌شوند. (۱۹) به همین دلیل، سید جمال برای تربیت و علم و دانش در رشد جوامع اهمیت بسیاری قائل می‌شود و مسلمانان را از این‌که قدر دانش‌مندان را نمی‌دانند مورد مذمت قرار می‌دهد و یکی از اسباب فقر و فاقه و بدبختی ملل شرق را در همین قدرناشناسی آنان از مقام علم و عالم می‌داند. (۲۰)

بنابراین، مراد سید جمال از فلسفه، دستیابی به معرفتی است که زمینه‌ساز پیشرفت و ترقی مسلمانان شده و برون‌رفت از انحطاط فکری و سیاسی و اقتصادی رابه جوامع اسلامی نشان می‌دهد. بررسی اندیشه سید جمال نشان می‌دهد که وی ریشه مشکلات اقتصادی، فقر و فاقه، پریشان حالی و ضعف و فتور و تسلیم شدن در برابر بیگانگان را ناشی از انحطاط فکری می‌داند و در بحث‌هایی که ایشان در رساله‌هایی چون نیچریه و فوائد فلسفه کرده این موضوع کاملاً آشکار است. بنابراین، مسئله اصلی سید جمال‌الدین پیشرفت دوباره مسلمانان است و همه مباحث ایشان در این راستا قرار دارد. هم‌چنین وی ریشه تحقق غایت فلسفه و علم را پیوند میان علم و عمل می‌داند و معتقد است که پیشرفت انسان مرهون سعی و تلاشی بوده که برای پیوند علم و عمل انجام داده است. (۲۱) سید جمال‌الدین همان‌طور که تمام حکمای مسلمان را به اندیشه درباره علت عقب‌ماندگی مسلمانان دعوت می‌کرد، خود نیز در این راه، هم در میدان اندیشه و هم در میدان عمل پیش‌گام بود. همان‌طور که گفتیم مسئله اصلی سید جمال‌الدین پیشرفت جهان اسلام است و در این راه، هم درباره علل این وضع مسلمانان اندیشه کرده، هم درباره راه‌های خروج از این وضع به تأمل پرداخته و هم برای تحقق عینی پیشرفت جهان اسلام و در واقع، تحقق اندیشه‌های خود مجاهدت‌های عملی بسیاری انجام داده است که سفرهای مختلف وی در اقصا نقاط جهان، ارتباط با دربار کشورهای اسلامی، انتشار روزنامه و مطبوعات، ارتباط با سفارت‌خانه‌های مختلف دولت اروپایی و... بیان‌گر مجاهدت‌های کم‌نظیر وی در راه پیشرفت جهان اسلام است. در فصل بعد، به بررسی دیدگاه وی درباره وضعیت جهان اسلام و عوامل مؤثر بر انحطاط مسلمانان خواهیم پرداخت.

## ۲ - مبانی انسان‌شناختی

به اعتقاد سید جمال‌الدین، هدف از خلقت انسان، استحصال کمالات شایسته‌ای است که با آن بتواند به عالمی بالاتر صعود کند، و سعادت انسان در زندگی دنیوی منوط به میزان کسب کمالاتی است که مرتبه وجودی او را اعتلا می‌بخشد. (۲۲) وی این اعتقاد را منشأ تکامل عقلانی انسان می‌داند و بر آن است که اعتقاد به آن، موجب تلاش انسان‌ها برای تنویر عقول خود خواهد شد و همواره او را برای کسب علوم و معارف و فضایی که لازمه سعادت واقعی او است، رهنمون خواهد شد. این بینش سبب خواهد شد که انسان با تهذیب نفس، هدف‌های متعالی‌تری را در پیش گرفته، در زندگی دنیوی خود نیز از رذایل و خبایث اخلاقی اجتناب نماید. بنابراین، نگرش سید جمال‌الدین به انسان، از منظر کمال‌جویی می‌باشد و او این میل فطری را عامل مؤثری در تلاش انسان برای کسب فضایل می‌داند:

هر انسانی که در این عالم قدم می‌نهد، چه از اصحاب رتبه عالی و چه از ارباب مراتب دانیه، هر یک آنها در سعی و اجتهاد است که خویشان را در این چند روزه که بر روی بسط زمین قدم می‌زند، از شقا و بدبختی دور سازد و اسباب نیکبختی خود را استحصال کند. (۲۳)

در واقع، نگرش سید جمال‌الدین به انسان، نگرشی دینی است که براساس آن، انسان ذاتاً خیرخواه و کمال‌جو می‌باشد. البته وی در این میان، به تربیت به‌عنوان عنصر اصلی و تعیین‌کننده در پرورش استعداد های درونی و کمال‌جویانه انسان توجه خاصی دارد و حُسن تربیت را موجب همه کمالات و خوبی‌ها، و سَأُ تربیت را موجب همه نقص‌ها و زشتی‌ها می‌داند. بنابراین، میل فطری انسان به سوی کمال و تربیت نیکو، زمینه‌ساز ترقی و پیشرفت جوامع می‌شود. (۲۴)

### ۳ - مبانی معرفت شناختی

سید جمال‌الدین از لحاظ معرفت شناختی، از منابع شناخت متعددی بحث کرده است که می‌توان به عقل، حس و وحی اشاره کرد. وی با وجود این‌که حس را یکی از منابع مهم شناخت تلقی می‌کند، با دهریون که تنها منبع شناخت را حس می‌دانند به شدت به مقابله برمی‌خیزد. در واقع، معیار اولیه تقسیم متألّهین و مادیین از نظر سید جمال‌الدین، اعتقاد به منابع شناخت متفاوت است که براساس آن، الهیون معتقدند که ورای این موجودات حسیه و سوای این مکونات ماده موجوداتی هستند مجرد از ماده که از طریق حواس ظاهری قابل درک نیستند. در مقابل، مادیون معتقدند که به غیر از ماده که به یکی از حواس خمسّه مدرک می‌شود، چیز دیگری موجود نیست. (۲۵)

سید جمال‌الدین منبع اولیه شناخت را عقل می‌داند، اما چندان با فلسفه قدیم که به‌طور محض بر روش عقل تکیه می‌کرد، موافقت چندانی نشان نمی‌دهد و دلیل آن، ورود موهومات عدیده در معرفت فلسفی قدیم است که آن را به انواع خرافات و پیچیدگی‌ها آلوده است:

اگرچه پیشینیان، فلسفه را به عبارات شیرین و چست و چسبان، تعریفها و تحدیدها نموده‌اند، ولکن آن تعریفات به سبب اصطلاحات عجیب و صعوبت ترکیب و غرابت وضع و به جهت ارتیاح نفوس ...، معانی و مفاهیمشان، چنان متروک و مهجور شده که گویا معرفین را هرگز مقصد و مرادی از تعریفات خود به جز بحث جامعیت و مانعیت و ذکر جنسی شامل و فصلی مانع نبوده است. (۲۶)

سید جمال‌الدین به فلسفه جدید اهمیت جدی می‌دهد و آن را انتزاع عقلی از ادراکات جزئی می‌داند که از طریق حس تحصیل می‌شود:

کمال انسانی محتاج شد به جزئیات متکثره‌ای که حد و پایان ندارد، لهذا واجب شد بر انسان که جمع نماید آن جزئیات را در تحت قواعدی کلیه و قوانینی عامه، و چون قواعد کلیه در نزد او بسیار شد، آن‌ها را بر حسب تناسب و تلائم افزاز نموده به تأسیس علوم و تبویب فنون اشتغال ورزید. بنابراین، هر چه ادراکات جزئی که از طریق حس به دست می‌آید زیاد باشد، امکان انتزاع عقلی و ارائه قانون علمی بیش‌تر خواهد بود و حتی اگر این ادراکات جزئی که منشأ انتزاع است، بسیار کم بوده باشد، هرگز ادراکات کلیه ابتدائیه منتزعه او به درجه کثرت نخواهد رسید و آن قوم، صاحب افکار عالیه نخواهد گردید. (۲۷)

اما سید جمال‌الدین راه دیگر شناخت را وحی می‌داند که حق مطلق به واسطه گزیده پیغمبر خود، گرامی‌نامه‌ای فرستاد و در آن گرامی‌نامه، بعد از دعوت به وحدانیت و...، علم و حکمت و معرفت و تدبیر و تفکر و بصیرت را به مدایح بلیغه در مواقع بسیاری مدح نمود و همین گرامی‌نامه بود که امت عرب را از جهل به عالم علم هدایت کرد:

در آن گرامی‌نامه، به آیات محکمه اصول فنون حکمیه را در نفوس مطهره نهاد و راه انسان شدن را به انسان وانمود و چون امت عربیه بر آن گرامی‌نامه ایمان آورد، از عالم جهل به علم و از عمی به بصیرت و از بدات به حضارت منتقل گردید. (۲۸)

سید جمال‌الدین از این هم فراتر می‌رود و قرآن را نخستین معلم حکمت و نسخه جامع فلسفه این عالم کبیری نامد که هر شخصی در او می‌باشد، می‌داند:

و این کتاب کبیر را پایانی پیدا نیست و حروف و کلمات و سطور و صفحات آن بشمار بشر در نیاید و در هر کلمه بلکه در هر حرفی از آن، آن قدر رموز و امرار مضمراست که آن را نهایی نیست. (۲۹)

بر این اساس، سید جمال‌الدین معتقد است که بر هر شخصی به‌طور انفرادی و بر هر امتی به‌طور جمعی لازم است که آن نسخه جامعه را از برای ترقی به مدارج کمال عقلی و کمال در معیشت خود پیشنهاد کرده و در او به نظر بصیرت غور نموده است، هر روز خط و بهره جدیدی استحصال نماید.

## ج) مؤلفه‌های اصلی انحطاط جوامع اسلامی

همان‌طور که در مبانی فلسفی اندیشه سید جمال‌الدین ملاحظه کردیم، وی معتقد است که انسان‌ها ذاتاً در جست‌وجوی کمال هستند، و این میل ذاتی زمینه‌ساز تمدن است. از آن‌جا که ایشان به تربیت در بالفعل کردن استعدادهای انسان توجه ویژه‌ای دارد، دین اسلام و تقید به اصول و مبانی آن را بستر بسیار مناسبی برای تحقق قوای درونی انسان می‌داند. سؤال اساسی ایشان این است که با وجود این زمینه‌های مناسب، چرا جوامع اسلامی به جای پیشرفت و تمدن، دچار انحطاط و زوال شده‌اند؟ ویژگی اصلی دیدگاه سید جمال‌الدین این است که در این جست‌وجو، خود عوامل داخلی عقب‌ماندگی و انحطاط مسلمین را بسیار برجسته می‌کند همچنین وی در پاسخ به این سؤال، به تمام مباحث خود شکل می‌دهد. باید گفت که در مجموع، پاسخ سید جمال‌الدین به این سؤال، پاسخی سیاسی است و آن را در حکومت‌ها و دولت‌های اسلامی جست‌وجو می‌کند. وی علت‌العلل عقب‌ماندگی جوامع اسلامی را در دولت‌ها و حکام مسلمانان جست‌وجو می‌کند و هر علت دیگری را هم که ذکر می‌نماید، معلول همین علت اولیه می‌داند. از دیدگاه سید جمال‌الدین، اصولاً سرنوشت ممالک در دست حکومت‌های آنها می‌باشد، به‌ویژه در جوامع استبدادی این وضعیت به‌صورت برجسته‌تری به چشم می‌خورد، به‌طوری که اگر حاکم آن عالم، دوران‌دیش و دارای اصالت رأی، عالی همت و طبع ثابت باشد اسباب عظمت و ترقی آن ملت را فراهم خواهد آورد، و اگر حاکم آن، جاهل، بد طینت، دون همت، حریص، ترسو، سست رأی و احمق باشد ملت را در سراشیب سقوط و در دره هولناک عقب‌ماندگی و پستی و زبونی هدایت خواهد کرد. (۴۴)

### ۱ - استبداد و قدرت مطلقه

قدرت سیاسی در ایران همواره دارای ماهیت استبدادی بوده و پادشاه، قدرت مطلق را در اختیار داشته است و همه افراد دیگر جز خدم و حشم وی به‌شمار می‌آمدند. (۴۵) این سنت سیاسی و فکری در بین مردم ایران به عادت و هنجار ثابتی بدل شده بود و کم‌تر کسی بود که در آن دوران، در ریشه‌یابی انحطاط و تباهی جامعه ایران در زمینه‌های مختلف به این مسئله توجه کرده باشد. آشنایی ایرانیان با جوامع اروپایی که از طریق ارتباطات متقابل صورت می‌گرفت، موجب تحولی اساسی در نگرش مردم نسبت به قدرت و حکومت شد. سید جمال‌الدین اسدآبادی شاید یکی از پیش‌گامان انتقاد از این وضعیت مملکت‌داری بود که تمام وجوه آن را از استبداد و خودکامگی گرفته تا شیوه تربیت و شیوه مملکت‌داری، مورد انتقاد شدید و صریح خود قرار می‌دهد و عامل اصلی تباهی را که به پیدایش تباهی‌های عمده اجتماعی انجامیده است، در همین امر جست‌وجو

می‌کند. در واقع، وی هم با مشاهده فن سیاست‌مداری در جوامع اروپایی و مقایسه سیاست‌مداران آن‌جا با سیاست‌مداران ایرانی، به تفاوت فاحش آنان با ایرانیان پی برده و درصدد اصلاح این وضعیت برآمده بود. سید جمال‌الدین بر نقش حکومت‌ها در ایجاد زمینه‌های انحطاط در جوامع اسلامی تأکید می‌کند. از نظر وی، شیوه غالب در حکومت‌های اسلامی استبداد، فقدان آزادی، عدم دخالت مردم در اداره امور خود، بی‌توجهی به مصالح عمومی در مملکت‌داری، فقدان قانون و حاکمیت اراده یک فرد بر سرنوشت آن ملت است. سید جمال‌الدین سرنوشت چنین ملتی را که اراده یک فرد به‌عنوان حاکم، بر آنان غالب است، تابع چگونگی روحیات نفسانی آن حاکم می‌داند و در صورتی که آن حاکم دارای لیاقت و صلاحیت و اندیشه مصالح عمومی باشد، آن ملت روبه ترقی و پیشرفت خواهد رفت. در مقابل، در صورتی که آن فرد پست‌زبون، ترسو و در اندیشه هوا و هوس فردی خود باشد، آن ملت روی بهبودی را نخواهد دید. وی جوامع شرقی را تحت حاکمیت حکومت‌های استبدادی می‌داند. و به‌ویژه در این‌زمینه بر ایران تأکید می‌کند:

در ایران تا بحال به هیچ وجه یک سطر قانون نوشته نشده که موجب راهنمایی باشد. هیچ‌وقت از روی عدالت و درستی حکمرانی نشده است و همه قدرتها در شخص پادشاه جمع شده است. هیچ چیز او را راهنما نیست، جز خیالات بوالهوسانه‌ای که از او موقتاً بظهور می‌رسد ... بنابراین، عدالت در میان نیست. (۴۸)

سید جمال‌الدین ریشه تمام تباهی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع اسلامی را در استبداد جست‌وجو می‌کند که موجب می‌شود افراد فاسدالعقل و بی‌کفایتی که اوصاف پست و خصایل ناپسند دارند، زمام امور مردم را به دست گرفته، به شیوه ظالمانه‌ای آن‌ها را مورد چپاول قرار دهند:

در چنین وصفی که پادشاه با قدرت مطلقه خود، در عین نادانی و جهالت تمام اختیارات مملکتی را در دست گرفته است، وزرا و درباریانی را که به کار می‌گمارد، همگی افراد وابسته به شخص او بوده و هیچ‌گونه لیاقت و اختیاری از خود ندارند تا بتوانند به امورسامان دهند، و کورکورانه روش‌های نابخردانه او را اطاعت و پیروی می‌کنند و به همین دلیل، عدالت و آبادانی از میان می‌رود. (۴۹)

سید جمال‌الدین ریشه عدم کارایی وزرا، کلام و جانشینان آنها را اولاً، در شخص شاه و چگونگی انتصاب آنان و ثانیاً، در فساد شخصی و میل بی‌پایان این افراد به جمع‌آوری اموال نامشروع می‌داند، حال آن‌که در ممالک فرنگ، وزرا برای ترقی ملی و بهبود زندگی عموم مردم و برای تأمین مصلحت عمومی تلاش می‌کنند و همین امر، عامل پیشرفت و ترقی آنان، و در مقابل موجب بدبختی مسلمانان شده است. بنابراین، از دیدگاه وی می‌توان به این مسئله پی برد که منشأ تمام تباهی و فساد حاکم بر جوامع اسلامی و به‌طور کلی انحطاط آنان، حاکمیت استبداد و نظام‌های خودکامه‌ای

است که در آن، هیچ‌گونه حدود قانونی، شرعی و یا اخلاقی برای اعمال قدرت شاه و اطرافیان او وجود ندارد.

## ۲ - تفرقه و جدایی و فساد اخلاقی

بعد دیگری که سید جمال‌الدین در انحطاط جوامع اسلامی بر آن تأکید کرده، آن‌را به عامل سیاست و حکومت در این جوامع پیوند می‌دهد، مسئله فقدان وحدت و وفاق در جوامع اسلامی است. به اعتقاد وی، در دین اسلام قومیتی جز بر مبنای دین وجود ندارد و دین اسلام تمام مسلمانان را به دیده واحد می‌نگرد. سید جمال‌الدین ریشه تعصب نسبت به قومیت را طبیعی نمی‌داند، بلکه آن‌را ناشی از ضرورت سیاسی می‌داند که طی آن، هر قبیله (ملت) به نیروی همبستگی افراد خویش به حفظ منافع و حمایت از حقوق خود، از چپاول قبیله (ملت) دیگر توانا شود (۵۰) (البته وی در جای دیگر تحلیل کاملاً متفاوتی از جنسیت و قومیت ارائه می‌دهد که بعدها بدان خواهیم پرداخت). (۵۱) سید جمال‌الدین معتقد است در صورت اعتماد به یک "حاکم" که هر قدرتی در برابر عظمت وی ناچیز است، ضرورت دفاع از منافع از میان می‌رود و این "حاکم"، کسی جز مبدأ کل و فرمان‌روای آسمان‌ها و زمین نیست. (۵۲) مردم در صورتی که به حاکم برتر ایمان و اعتقاد داشته باشند، بدون شک در دفع شر و حمایت از حق به صاحب این قدرت عظیم تکیه کرده، از تعصب به جنس (قوم یا ملت) از این لحاظ که ضرورتی به آن دیده نمی‌شود، رهایی می‌یابند سید جمال‌الدین از این‌جا به این مسئله می‌رسد که مسلمانان به دلیل همین اعتقاد، با وجود تفاوت سرزمین‌ها از بها دادن به مسئله جنسیت اعراض نموده، هر نوع تعصب را جدا از تعصب اسلامی، طرد می‌کنند. وی این اعتقاد را منشأ وحدت مسلمانان با وجود سرزمین‌های متعدد و دوری آنان از یکدیگر می‌داند و بر آن است که در ممالک اسلامی هم حکامی توانسته‌اند دامنه نفوذ خود را گسترش دهند که فاقد تعصب جنسی و قومی و مقید به تعصبات دینی و اطاعت از شرع بوده است (۵۳) و در عین حال، همین را منشأ شوکت اسلامی قلمداد می‌کند.

بنابراین، از نظر سید جمال‌الدین در مقطعی از تاریخ مسلمانان، برخی از سلطنت‌طلبان به خاطر کسب قدرت در محدوده سرزمین خاص با دیگران مقابله کرده و همین امر موجب ضعف آنها در برابر دُول اروپایی شده است. وی مسئله تفرق و پراکندگی امت اسلامی را از جنبه‌های مختلفی بررسی کرده است که می‌توان به جنبه‌های سیاسی، اعتقادی و اجتماعی آن اشاره کرد.

سید جمال‌الدین از لحاظ سیاسی، اختلافات حکام ممالک اسلامی را با یکدیگر از عوامل اساسی این تفرقه می‌داند و علت اساسی آن‌را نیز دوری آنان از تعالیم اسلام و پیروی از هوا و هوس تلقی

می‌کند. سید جمال‌الدین، این تنازع را همچنان عامل فتور و سستی مسلمانان در مقابل سلطه بیگانگان می‌داند:

تنازع امرأ مسلمانان موجب پراکندگی رأی و تجزیه قدرت شد و بجای اینکه منقرض تجاوز اجانب بر خویش گردند، بخود مشغول گردیدند، ... و به مرور زمان فساد در نفوس این امرا راه یافت و حرص و طمع خام، در طبایع جای گرفت و دنبال هوی و هوس رفتند... و دوستی بیگانگان را که مخالف دیانت و قومیت آنان بود، پذیرفتند و از آن به جهت طلب نصرت و کمک علیه فرزندان ملت خویش، به منظور دوام این نعمت گذرا استفاده کردند. (۵۵)

سید جمال‌الدین علاوه بر بُعد سیاسی و مسئله راه‌یابی فساد به امارت مسلمین، به بُعد دیگری هم اشاره می‌کند که آنرا هم به نحوی به وحدت و اتحاد اسلامی پیوند می‌دهد. از نظر وی، مسلمانان هنوز بر دین و اصول حقه دیانت پای‌بندند و در دین اسلام هم اساس جنسیت و قومیت بر پایه اعتقاد دینی استوار است. چگونه با وجود این اعتقاد، مسلمانان به یاری هم نمی‌شتابند، بلکه همان‌طور که گفته شد، در تنازع دایمی با یکدیگر به سر می‌برند. سید جمال‌الدین در پاسخ به این سؤال، معتقد است که اعتقاد بدون عمل، منشأ هیچ اثری نیست:

همین که یک طرح فکری را جبر احتیاج و یا نیروی انگیزه به کار و عمل همراهی نکند تا که جوارح انسانرا به تمرین وادارد و تأثیر مکرر آن در فکر به صورت ملکه درآید، هیچگاه منشأ آثاری نمی‌شود، بلکه تنها به عنوان یک صورت ذهنی ... باقی می‌ماند. (۵۶)

از دیدگاه سید جمال‌الدین، در شرایط آن دوره هم تنها وجه مشترک مسلمانان، عقیده‌ای دینی مجرد از ادراک و عمل بود، به همین دلیل پیوند میان مسلمانان قطع شده، مردم یک منطقه با منطقه دیگر هیچ‌گونه اتفاق نظری ندارند که البته این‌جا هم سید جمال‌الدین بر پادشاهان و سلاطین و نیز علمای دین نظر دارد. از همین منظر است که وی علت خود این مسئله را هم در دوری پادشاهان از علم و دیانت می‌داند که ویژگی بارز خلفای اولیه اسلامی بوده است:

این ضعف و انحلال در رابطه ملت اسلامی، بواسطه جدا شدن منزلت علمی از مرتبه خلافت بود. وقتیکه خلفای عباسی تنها بنام و منصب خلافت راضی شدند، بی‌آنکه افتخار و شرف علم و دانایی در دین و اجتهاد و اصول و فروع را بمانند خلفای راشدین داشته باشند، باعث آن گردید که مذاهب زیادی به وجود آید و از آغاز قرن سوم هجری اختلاف پدیدار گردد. (۵۷)

سید جمال‌الدین بروز این اختلاف‌ها را موجب از میان رفتن مرکزیت خلافت عباسی، و شکل‌گیری خلافت‌های متعدد فاطمی، المغرب و اموی (در اندلس) می‌داند، و این‌جاست که نشان می‌دهد به

مرکزیت خلافت در ایجاد اتفاق اسلامی اهمیت زیادی قائل است. البته وی عامل تفرقه و تأثیر آن بر انحطاط مسلمین را از بُعد دیگری هم که بیش تر جنبه اجتماعی دارد، مورد توجه قرار داده است. به طور کلی، ایشان در آثار مختلف خود از لحاظ تاریخی، عوامل صعود و نزول، پیروزی و شکست امت‌ها و ملل را در درون خود آنها جست‌وجو می‌کند و چندان هم به عوامل ناشی از طبیعت توجه ندارد. امت‌ها صعود نمی‌کنند، جز به خاطر خودشان و نزول نمی‌کنند، مگر از درون خودشان، و سعادت و شقاوت آنها از درون آنها نشئت می‌گیرد. به‌ویژه، برای سید جمال‌الدین این سؤال مطرح می‌شود که وقتی انسان‌ها ذاتاً جز برای سعادت خود و دفع شر از خود تلاش نمی‌کنند، و با توجه به این که سعادت و شقاوت‌اش در

دست خود اوست، چگونه جوامع در جاده هلاکت و نابودی می‌افتند؟ وی معتقد است که: جوامع به پیشرفت و سعادت نمی‌رسند، جز این که آحاد آن، سعادت کل جامعه را در نظر گرفته، منفعت کل را در اولویت قرار داده و منفعت خاص خود را در مرحله بعدی و در عرض آن قرار دهند. البته به اعتقاد وی، منفعت کل جامعه در نهایت به نفع آحاد آن تمام خواهد شد. (۵۸)

سید جمال‌الدین معتقد است در صورتی که افراد، خیر یکدیگر را بخواهند و تلاش دیگران را نیز در راستای خیر خود بدانند، در آن جامعه فساد اخلاقی ظهور نمی‌کند، چرا که علت ظهور فساد اخلاقی برخورد و تضاد منافع افراد می‌باشد. بنابراین، اتفاق کلمه و اتحاد کامل بین افراد یک جامعه، منشأ صعود آن است و بالطبع جدایی و عدم اتحاد، موجب نزول آن خواهد شد. افتراق کلمه، زمانی روی می‌دهد که در یک جامعه تمام افراد تنها خود و منافع شخصی خود را ببینند و در جهت‌های متعددی حرکت کنند که این، موجب بروز دشمنی در بین آنان، اختلاف منافع، از یاد تفرقه و جدایی، افزایش شکاف، رواج بازار خیانت و دروغ و افترا، کینه‌جویی، اختلاف رأی، تنفردل‌ها، مستولی شدن تنبلی، ترس و سست شدن همت‌ها خواهد شد. (۵۹) سید جمال‌الدین از این بحث نظری در تبیین انحطاط مسلمین بهره می‌برد و اضمحلال مسلمین را ناشی از بروز این تفرق‌ها می‌داند. سید جمال‌الدین از بُعد دیگری هم مسئله تفرق میان جوامع اسلامی را توضیح می‌دهد و آن، نقش جنسیت و یا قومیت در اتحاد یا تفرق ممالک اسلامی است. وی به‌طور کلی، دو عامل دین و نژاد را در ایجاد پیوند بین افراد مؤثر می‌داند. از نظر سید جمال‌الدین، تعصب دینی یکی از عوامل اساسی در ایجاد پیوند بین افرادی است که از دین اطاعت می‌کنند. وی تعصب را به دو نوع معتدل و افراطی تقسیم می‌کند که اولی، پسندیده و دومی، ناپسند می‌باشد:

تعصب در صورتی که راه افراط را در پیش نگرفته و موجب ظلم و هتک معرفت مخالف آن نشود، یکی از بزرگترین فضایل انسانی است که ... همینکه تحکیم یافت، صاحب خود را به اوج سیادت و

تابه قله عظمت می‌رساند، مخصوصاً اگر از مردمی باشد که سلطه دینی در آنان نیرومند است و سیطره آن نسبت به تمایلات نژادی در آنها شدت بیشتری دارد تا به آن حد که آن را از میان می‌برد، آنطور که در دیانت اسلامی است. (۶۰)

سید جمال‌الدین با وجود این که هم تعصب نژادی و هم تعصب دینی را عامل ایجاد پیوندهای اساسی در میان افراد یک جامعه می‌داند، ولی معتقد است که در اسلام تعصب دینی آن قدر اهمیت و جایگاه دارد که تعصب نژادی جایگاه و اهمیت خود را کاملاً از دست می‌دهد، به حدی که تعصب در دین، افراد قبایل و ملل مختلف را به هم پیوند می‌دهد. به اعتقاد وی، از زمانی که تعصب نژادی در بین مسلمانان تبلیغ می‌شود، بر ضد تعصب دینی هم تبلیغ می‌گردد و این امر، موجب کاهش و سستی پیوند میان مسلمانان شده است. سید جمال‌الدین با وجود این که به اهمیت تعصب نژادی واقف است، ولی اعتقاد دارد که پیوند دینی از سوی برخی افراد و فرنگی‌ها در ممالک اسلامی سست شده و به جای آن، پیوند نژادی نیز برقرار نشده است و به همین دلیل، موجب پراکندگی و تفرقه مسلمانان از یکدیگر شده و این تفرقه و اختلاف که یکی از ریشه‌های اصلی آن ضعیف شدن تعصبات دینی است، سبب تفرقه و جدایی و ضعف مسلمانان گردیده است. وی راه حل این امر را تعمیق پیوندهای دینی می‌داند، به شرط

این که این پیوندها و تعصبات دینی موجب رقابت با دیگر ملل در نیل به قدرت و شوکت و سلطه و رقابت در کسب علوم مفید و فضایل و کمالات انسانی شود. (۶۱)

بنابراین، تأکید اصلی سید جمال‌الدین در جدایی دُول اسلامی، بر روش حکام است و آنان را در این زمینه عامل اصلی می‌داند و می‌نویسد:

پراکندگی و تشتت‌ای که در بعضی از ممالک اسلامی دیده می‌شود، منشأ آن قصور حکام و انحراف آنان از اصول ثابتی است که دیانت اسلامی بر روی آن بنا یافته است.

### ۳ - عقب‌ماندگی علمی

سید جمال‌الدین از بُعد دیگری اساس عقب‌ماندگی و تیره‌روزی مسلمانان را در عقب‌ماندگی علمی جست‌وجو می‌کند و علت اصلی این عامل را حکومت‌های استبدادی و شیوه فرمان‌روایان و حکامی می‌داند که مانع از رواج هرگونه دانش در این ممالک شده‌اند. وی پیشرفت‌های اولیه اسلام را تابع پیشرفت علمی می‌داند که در قرن سوم هجری در زمینه علوم مختلف رخ داده، زمینه‌های ترقی همه جانبه مملکت اسلامی را فراهم ساخت. (۶۲) ایشان راه گسترش دانش را آزادی می‌داند

و استبداد راهم‌ترین دشمن آزادی و در نتیجه، مهم‌ترین مانع بر سر راه گسترش علوم و صنایع در این مالک قلمداد می‌کند، زیرا حکومت‌های مستبد پیشرفت و تحول علمی جامعه را با استبداد خویش در تضاد می‌بینند و به دلیل منافع خود، با دانش‌مندان و اندیش‌مندان مبارزه می‌کنند. سید جمال‌الدین اسدآبادی این مسئله، یعنی مبارزه استبداد با علم و عالمان را مختص دوران جدید نمی‌داند، بلکه آن را امری تاریخی تلقی می‌کند. این نکته از پاسخی که وی به ارنست رنان در مقاله "اسلام و علم" داده است، کاملاً مشهود است:

متأسفانه در سرزمینهایی که اسلام قدرت یافت، پس از بروزرسانی، زمامداران به مخالفت با علوم پرداختند و استبداد سیاسی هم به این امر کمک بزرگی نمود، بطوریکه سیوطی می‌نویسد: خلیفه عباسی، هادی، دستور داد که گردن پنج‌هزار نفر از فلاسفه را بزنند تا ریشه علوم در کشورهای اسلامی خشک شود و از بین برود. (۶۳)

سید جمال‌الدین با پیوند تاریخی که بین استبداد و عقب‌ماندگی علمی ایجاد می‌کند، به دنبال طرح آن در دوره معاصر نیز می‌باشد و معتقد است که در دوران‌های مختلف و از جمله در دوران اخیر جدایی حکومت‌های استبدادی از دانش و دانایی، موجبات نادانی از اسباب ترقی ملل دیگر شده است و در عین حال، پای‌بندی آنان به منافع شخصی موجب ستیز آنان با علما و اندیش‌مندان روشن‌گر گردیده است. این مخالفت‌ها مانع از نوگرایی در این جوامع شده و سلاطین و حکام آن همچنان بر روش‌های فردی و خودکامه مملکت‌داری تأکید می‌کنند.

#### ۴) جایگاه غرب در اندیشه سید جمال‌الدین اسدآبادی

غرب هم یکی از مولفه‌های انحطاط جوامع اسلامی از دیدگاه سید جمال‌الدین اسدآبادی است.

دنیای غرب برای سید جمال‌الدین اسدآبادی دارای دو وجه اصلی است که وی در گفت‌وگوهای اصلاحی خود به هر دو وجه نظر دارد. به یکی از وجوه، نگاه سلبی دارد و به وجه دیگر، نگاه ایجابی. در اندیشه سید جمال‌الدین دنیای غرب مظهر تمدن و پیشرفت (در ابعاد علمی، سیاسی، صناعی، تجاری، زراعی و ...) می‌باشد که به مدد علوم جدید توانسته است ثروت و قدرت عظیمی را به دست آورد. وجه دوم غرب در اندیشه سید جمال‌الدین، وجه سلطه‌گری آن می‌باشد که این نیز به دلیل قدرت و برتری است که از طریق علم حاصل شده است. سید جمال‌الدین ضمن توجه به اندیشه جدید در غرب و پیدایش تمدن جدید غربی، وجه درونی آن تمدن را به دیده اعجاب و تحسین می‌نگرد و از همت مردمان غرب در راه آزادی و ترقی ستایش می‌کند، اما وجه بیرونی غرب را که وجه سلطه‌گری آن است، به شدت مورد نکوهش و مخالفت قرار می‌دهد و آن‌را یکی از عوامل اصلی انحطاط جوامع اسلامی می‌داند و غربیان را به دلیل مشی سلطه‌جویانه آنها محکوم

می‌کند و مسلمانان را به دفع سلطه آنان فرامی‌خواند. سیدجمال با توجه به گذشته درخشان تمدن اسلامی و عناصر درونی دیانت اسلامی، طاقت دیدن ضعف و انحطاط مسلمین و سیطره دُول غربی بر آنان را ندارد و مسلمانان را به مبارزه‌ای عظیم برای دفع عوامل و زمینه‌های این سلطه که همانا استبداد، اختلاف و تفرقه در جهان اسلام و عقب‌ماندگی علمی است، فرامی‌خواند.

بنابراین، مسئله مهمی که سید جمال‌الدین در ریشه‌یابی انحطاط از بُعد بیرونی به آن توجه می‌کند و با توجه به اوضاع جوامع اسلامی در آن دوران، آن را برجسته می‌کند، موقعیت بیگانگان در یک کشور است. سید جمال معتقد است که تواریخ و ناموس خداوندی ثابت می‌کند دولت‌ها زمانی می‌توانند مصون و ایمن بمانند که بیگانگان در آن به هیچ یک از منصب‌های اصلی گماشته نشوند. دولت‌هایی که به این اصل توجه و عمل کرده‌اند، نه منزلت خود را از دست داده‌اند و نه در پرتگاه انحطاط و سقوط قرار گرفته‌اند، ولی زمانی که بیگانگان در آن مملکت وارد شده و مناصب والایی را عهده‌دار شده‌اند، آن دولت دیگر از تباهی مصون نمانده است و بروز این در هر دولتی نشانه خرابی و فساد می‌باشد. (۶۹) اصولاً به اعتقاد سید جمال‌الدین، کسی واقعاً به حال یک ملت دلسوزی می‌کند که آن فرد با آن ملت پیوندی عمیق و ذاتی داشته باشد، در این صورت آن فرد از حریم آن ملت دفاع خواهد کرد، بنابراین وی نفوذ غربیان در جوامع اسلامی را که به انحای مختلف در دوره ایشان نمود یافته است، منشأ و نشانه زوال جوامع اسلامی تلقی می‌کند و در این راستا به برخی حربه‌های دروغین جوامع غربی برای اعمال سلطه به ممالک شرقی و اسلامی اشاره می‌کند و این بهانه‌ها و حربه‌ها را صرفاً سرپوش و دستاویزی برای چپاول می‌داند:

این استعمار که از نظر لغت به معنی آباد کردن است، از لحاظ معنی حقیقی، به عقیده من مانند اسمای اصداد است، زیرا این استعمار یعنی استعباد و برده ساختن آزادان و آزادگان و خلاصه، استعمار به معنی تخریب نزدیکتر است تا به تعمیر و عمران. (۷۰)

بنابراین، استعمار پس از ورود به جوامع اسلامی، سبب وارد شدن لطمه‌های سنگینی به مسلمانان شده است:

عفریت استعمار در لباس فرشته به ممالک اسلامی وارد گردید، اما پس از استیلا، لطماتی سنگین بر پیکر حیات اجتماعی و معنوی مسلمانان وارد آورد، به طوری که بسیاری از ریشه‌های دینی و سیاسی و اقتصادی مسلمانان را قطع کرد. (۷۱)

سید جمال‌الدین اثر این امر را به حدی وسیع و گسترده می‌داند که آن را با آثار حمله مغول به جهان اسلام مقایسه می‌کند. وی یکی از شیوه‌های معمول دُول غربی را برای تضعیف جوامع اسلامی، ایجاد تفرقه بین دولت‌های مختلف اسلامی می‌داند تا موجبات تضعیف آنان فراهم شده و مانعی اساسی برای سلطه غرب در این کشورها وجود نداشته باشد. سید جمال‌الدین اسدآبادی بر این عقیده است که غربی‌ها به سست کردن و گسستن پیوند دینی که نیرومندترین رابطه میان مسلمانان و مهم‌ترین منبع قدرت آنان است، تلاش می‌کنند و از این طریق، به عوامل مختلفی تمسک می‌جویند. از جمله این روش‌ها، تبلیغ تعصب دینی در بین مسلمانان است که فرنگی‌ها آن را برای سست کردن بنیادهای پیوند مسلمانان تبلیغ می‌کنند. سید جمال‌الدین تعصب معتدل را در امر دین ضروری می‌داند و محو گشتن آن را همان محو شدن ملت و سپردن آن به دست بیگانگان تلقی می‌کند. (۷۲) وی تعصب دینی معتدل را پیوندی می‌داند که مردم پراکنده را متحد می‌کند. همان‌طور که پیش‌تر هم گفته شد، سید جمال‌الدین یکی از عوامل جدایی و ضعف مسلمانان را سست شدن این تعصبات دینی می‌داند و معتقد است که اروپایی‌ها و به‌ویژه انگلیسی‌ها در این زمینه بسیار اثرگذار بوده‌اند:

فرنگی‌ها به یقین می‌دانند که نیرومندترین رابطه میان مسلمانان همین پیوند دینی، و این را هم فهمیده‌اند که قدرت مسلمانان نیز در همین عقیده است و باز خواسته‌هایی هم در کشورها و شهرهای مسلمانان دارد. نباید تمام توجه خود را صرف پخش این اندیشه‌های فاسد، در میان ملت اسلام نمودند و ترک این رابطه و گسستن پیوندهای آن را به نظرشان درست جلوه دادند تا بدین وسیله بتوانند بنیان عالم اسلام را درهم بکوبند. (۷۳)

در واقع، سید جمال برای خنثی کردن سیاست فرنگ در ایجاد تفرقه در جوامع اسلامی، ایده وحدت و اتحاد، تعمیق پیوند دینی و کاستن از تعصبات نژادی را تعقیب می‌کرد. ایده اتحاد اسلامی سید جمال‌الدین راهی برای رفع این سیاست دُول غربی در ممالک شرقی بود و وی تصور می‌کرد که اختلافات شرقی‌ها همه ناشی از فتنه‌گری‌های دُول اروپایی به‌ویژه انگلیس است، و به عوامل داخلی این اختلافات و تفرقه‌ها کم‌تر بها می‌داد، هر چند که آنها را از نظر دور نمی‌داشت.

وجه مهم دیگری که سید جمال در برابر اروپا بر آن تأکید می‌کرد، جلوگیری از نفوذ فرهنگی غرب بود. وی نه تنها در مورد نفوذ سیاسی غرب در کشورهای اسلامی به شدت مخالف بود، بلکه نفوذ فرهنگی آنان را نیز در ایجاد زمینه‌های نفوذ سیاسی از نظر دور نمی‌داشت، بنابراین هم در جبهه سیاسی و هم در جبهه فرهنگی بر مظاهر نفوذ استعمار حمله می‌کرد و هر دو را از عوامل بیرونی

انحطاط مسلمین می‌دانست. ایشان نقش نفوذ فرهنگی را در ایجاد ضعف و عقب‌ماندگی این‌گونه بیان می‌کند:

هر ملتی که اخلاق و رفتار و تمدن ملت‌های دیگر را بدون توجه به خصوصیات قومی خود تقلید کند، طبعاً در میان وحدت آن ملت روزنه کوچکی و راهی برای دخول دشمنان به میان آنان باز می‌شود. (۷۴)

سید جمال‌الدین همچنین افرادی را که با پذیرش تقلیدی فرهنگ غرب، آن‌را در جوامع خود منتشر می‌کنند، به مثابه در ورودی فرهنگ بیگانه می‌داند:

بقیه آن اجتماع را از هم می‌پاشند و آخرین رابطه آنان را نسبت بهم از بین می‌برند ... با توسعه این فرهنگ و تمدن (غربی) در میان ملت خویش مانند دری می‌شوند که بتوان از آن داخل شد و صفوف فشرده ملت را با آن تعالیم از هم جدا می‌سازند تا میدان وسیع برای دخول بیگانگان میان آنان ایجاد شود. (۷۵)

اما وی از آن‌جا که جذب تمدن غربی را هم ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای مسلمانان می‌داند، در این راه اندیشه‌ای را ارائه می‌دهد که براساس آن، شیوه درست در مقابل معارف غربی روشی است که مسلمانان صدر اسلام در قبال علوم یونانی در پیش گرفتند:

رفتار درست در برابر معارف غربی باید همانند رفتار مسلمانان صدر اسلام در برابر فلسفه یونان باشد. مسلمانان صدر اسلام تنها هنگامی به فراگرفتن طب بقراط و جالینوس و هندسه اقلیدوس و نجوم بطلمیوس و فلسفه افلاطون و ارسطو همت گماشتند که پایه‌های ایمان خود را استوار کردند. مسلمانان امروزی نیز تنها زمانی باید به فرهنگ و تمدن اروپایی روی آورند که دین خویش را به وجه درست بشناسند. (۷۶)

در واقع، مراد سید جمال‌الدین از بازگشت مسلمانان به اسلام و قرآن که به کرات آن‌را اعلام می‌کند و نیز جذب تمدن غربی، این است که مسلمانان از لحاظ فکری، عقیدتی و مذهبی، دین و اندیشه خود را حفظ نموده، صرفاً دستاوردهای علمی و فنی غرب را جذب کنند، اما وی در این فقره به تفاوت تاریخی عمیق بین دوره جذب علوم و فلسفه یونانی با شرایط فعلی توجهی ندارد. در آن زمان، مسلمانان خود به جذب علوم همت می‌گماشتند و تحت‌تأثیر سلطه و اندیشه غرب و یونان به این ایده نرسیدند و از لحاظ سیاسی و فرهنگی هم قدرت و تمدن برتر محسوب می‌شدند، حال آن‌که در شرایط جدید، مسلمانان به صورت انفعالی مورد هجوم اندیشه و علوم غربی قرار گرفته بودند.

علاوه بر این، از لحاظ سیاسی هم سید جمال‌الدین به خاطر بینش ضد غربی که داشت، همواره مسلمانان را به جهاد علیه دُول اروپایی تحریک می‌کرد و درس‌خزانی‌های پرشور خود از وضعیتی که برای مسلمین به وجود آمده و بخش اعظم سرزمین‌های اسلامی به تصرف دُول بیگانه غربی درآمده بود، اظهار تأسف می‌نمود و مسلمانان را برای دفع این دشمنان به جهاد و مبارزه فرا می‌خواند:

مقصود از خائن تنها کسی نیست که کشور را به نقد و یا به بهای کم و یا زیاد به دشمن تسلیم کند، و نیز خائن تنها کسی نیست که پای دشمنان را در سرزمین‌های اسلامی باز کند. بلکه کسی که توانا باشد از نفوذ بیگانگان در کشور جلوگیری کند و یا به هر وسیله که شده، ضربتی بر پیکر اجنبی وارد آورد، ولی از این کار امتناع می‌ورزد در هر لباسی که باشد و به هر صورتی که جلوه کند، او نیز خائن است. (۷۷)

سید جمال‌الدین در راه مبارزه با دُول غربی هم مهم‌ترین حربه مسلمانان را تعصب دینی و اتحاد اسلامی می‌داند:

مسلمانان، آگاه باشید که تعصب دینی و همبستگی در عقاید، سبب بقای حیات شماست، آن را به شدت پاس بدارید. تعصب دینی خون زندگی شماست، آن را بیهوده نریزید. پیوستگی و وحدت دردین، وسیله سعادت شماست، آن را پیش از مرگ نفروشید ... بدانید که تنها عامل به هم پیوستگی ملت‌های عرب، ترک، فارس، هندی، مصری و مغربی علاقه و رابطه دینی آنان می‌باشد. (۷۸)

لحن سید جمال‌الدین در برابر غرب، لحنی ستیزه‌جویانه و حاکی از تندى و غضب است و زمانی که مسلمانان را بر ضد آنان تحریک می‌کند، بر پیکار جویی اسلام تأکید دارد. در بینش وی، اسلام دینی زنده، پرتکاپو، ستیزه‌جو، آموزنده کوشش و مجاهدت و نکوهنده تسلیم و انفعال است:

اساس دیانت اسلامی بر قاعده غلبه و قهاریت است و اظهار شوکت و تعمیم سطوت و فتح ممالک و توسعه مسالک و جهاد فی سبیل الله و اعلاء کلمه الله و استتصال مذاهب سایرین و نسخ شرایع آخرین و امر به معروف و نهی از منکر و سیاست مخالفین و اضرار و قلع و قمع مواد کفر و ارتداد ... (۷۹)

د) نقدی بر اندیشه‌های سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی:

مفروض اصلی این است که اندیشه‌های سید جمال دارای نارسایی‌هایی است و در مواردی هم عمل سید منطبق با اندیشه‌های صائب خودش نیست. این امر شاید به دلیل دغدغه‌های فکری و سیاسی متعدد سید جمال بوده است؛ اما دلیل آن هر چه باشد این نارسایی‌های فکری و عملی تأثیر به‌سزایی در روند حرکت‌های سیاسی سید جمال برجای گذاشت و آثار آن بعد از او بر پیروان وی باقی ماند.

#### ۱) تحلیل انتقادی مبانی نظری اندیشه اصلاحی سید جمال

کلید ورود به اندیشه‌های سید جمال و در واقع دغدغه اصلی او در اندیشه‌ها و مبارزات پیشرفت و ترقی مسلمانان است. این دیدگاه سید متکی بر مبانی نظری خاصی بود که محورهای اصلی آن در مقاله «نیچریه» مطرح شده است. ۱. مقاله «نیچریه» یکی از مهم‌ترین مقالات سید در حوزه اصول اعتقادی و مبانی فلسفی اندیشه اوست. نقطه عزیمت سید در این مقاله از لحاظ اعتقادی و فلسفی، تفکیک دین از مادی‌گرایی است که بر اساس آن به نظر سید جمال، اعتقاد به خدا در زندگی عامل ترقی و تمدن است و طبیعت‌گرایی و بی‌اعتقادی به خدا منشأ انحطاط و تباهی در زندگی انسان‌هاست. در واقع با توجه به این که اندیشه سید حول مسأله انحطاط و اصلاح شکل گرفته است، او درباره اعتقاد به دین، به این مسأله می‌پردازد که آیا دین می‌تواند مایه پیشرفت و ترقی باشد یا خیر؟ وی در پاسخ، به آثار مثبت اعتقاد دینی در پیشرفت و تمدن بشری پرداخته است. سید جمال در این مقاله چنین تحلیل می‌کند که علل انحطاط اقوام در طول تاریخ، شیوع فکر مادی و انکار الوهیت و نفی ادیان الهی و آموزش‌های سازنده آنها بوده است که ابتدا از غرب باستان آغاز شده و آن‌جا را به فساد و انحطاط کشانده و سپس شرق را نیز منحط ساخته است. ۸۰

حال این سؤال مطرح است که هدف سید از نگارش این رساله چیست؟ آیا برای اثبات حقانیت عقاید است یا اثبات کارایی آنها در عرصه پیشرفت و ترقی بشر؟ مروری بر محتوای مقاله نشان می‌دهد که سید هدف دوم را بیشتر تعقیب می‌کند و در این راه چنان افراط و مبالغه می‌کند که به نوعی تلقی سودگرایانه ۸۱ از عقاید مذهبی و الهی منتهی می‌شود. البته اگر سید بر این مسأله تأکید می‌کرد که در عالم ذهن و نظر در صورتی که اعتقاد واقعی به اصول و عقاید الهی ایجاد شود زمینه‌ساز ترقی و تمدن است، آنگاه چندان مناقشه‌ای وجود نداشت، ولی سید برای مدعیات خود مشاهدات تاریخی را یادآور می‌شود؛ برای مثال سید در مورد مسلمانان معتقد است از زمان ظهور باطنیه در اسلام، مسلمانان رو به انحطاط نهادند، حال سؤال این است که واقعاً نفوذ باطنیان بر

اندیشه و تفکر مسلمانان تا چه حدی بود که بتواند منشأ چنین آثار عظیمی باشد؟ همین سؤال در مورد ایرانیان باستان و یونانیان نیز مطرح است.

نمونه گویایی که عکس ادعاهای سید را ثابت می‌کند تمدن جدید غربی است. سید از یک سو، مادیات را زمینه‌ساز زوال می‌داند و از سوی دیگر، یکی از مبانی اصلی «تجدد» در غرب، حاکم شدن تفکرات ماتریالیستی در این ممالک است، ولی این مسأله مانع از پیشرفت و ترقی آنها در اصول تمدن نشد؛ البته اگر سید مادی‌گرایی را زمینه‌ساز زوال اخلاقی می‌دانست، ادعایش قابل قبول می‌نمود. همچنین سید در مورد مادی‌گرایان چنان بحث می‌کند که گویی غرض و هدف اصلی آنان، رهنمون کردن عمدی جوامع خود به سوی انحطاط و فساد است. و نیز سید در بیان نحله‌های مختلف این مکتب دقت کافی ندارد که قرار دادن اپیکوریان با ولترو روسو در یک مبنای فکری و اعتقادی نشان از این عدم دقت و ناآشنایی سید با تاریخ اندیشه غرب دارد.

مشکل اساسی دیگری که در رساله «نیچریه» به چشم می‌خورد این است که سید آن عقاید و خصایل سه‌گانه را ناشی از اعتقاد به دین و الوهیت می‌داند، ولی در ذکر شواهد تاریخی خود به مواردی چون یونان و ایران قبل از اسلام اشاره می‌کند و در عین حال در پایان مقاله به ویژگی‌هایی در ادیان نصرانی و زرتشتی اشاره می‌کند که مانع از سعادت بوده‌اند مانند اعتقاد به خرافات و عقاید باطله، برتری و شرافت دادن به گروه خاصی در برابر دیگران و پیروی از ظن‌ها و اصول غیر عقلانی و تقلید از پیشینیان که در اسلام این موانع وجود ندارد. ۸۲

اسلام عقول را به مبارزه با خرافات فرا می‌خواند و درهای شرافت و کرامت را به روی تمامی نفوس می‌گشاید و هیچ تبعیضی بین انسان‌ها قائل نشده و اعتقاد بلاذلیل را منع کرده است، در نتیجه به کمال می‌تواند درهای سعادت را به سوی بندگان بگشاید و مدینه فاضله‌ای که حکما به آرزوی آن جان سپردند هرگز انسان را دستیاب نخواهد شد مگر به دیانت اسلامیه. ۸۳

سید خود انقلاب فرانسه را محصول آرا و عقاید باطله افرادی چون ولتر و روسو می‌داند که تخم اباحت و اشتراک کاشتند، در حالی که یکی از اصول اساسی انقلاب فرانسه برابری و کرامت ذاتی انسان بود که سید خود تحت عنوان شرافت نفوس در اسلام از آن یاد می‌کند و آن را مزیت دین اسلام نسبت به نصرانی و برهمایی می‌داند. ۸۴

د) نقدی بر گفتمان اصلاحی سید جمال

سید با اندیشه‌های خود گفتمان جدیدی را تأسیس کرد که اولاً، در جهان اسلام بی‌سابقه بود؛ ثانیاً، با گفتمان حاکم در جهان اسلام به شدت تضاد داشت. مبنای سید در ارائه این گفتمان اصلاحی این است که هیچ دردی بدون دوا و درمان نیست و تاریخ ملت‌های بسیاری را دیده است که پس از افول بار دیگر، قدرتمند شده‌اند و مسلمانان نیز می‌توانند بار دیگر به قدرت و شوکت پیشین خود دست یابند. سید بر این مسأله تأکید می‌کند که در حال حاضر مسلمانان و جهان اسلام به دنبال ظهور مصلحی هستند که با اصلاح عقول و نفوس مسلمانان، فساد عارض شده بر آنان را زدوده و بار دیگر آنان را با تربیت حسنه اخلاقی به اوج قدرت رساند. ۸۵

سید خود را از پیشتازان این حرکت می‌داند و تأکید می‌کند که روز و شب در آغاز و انجام این کار (اصلاح)، اندیشه و کیفیت اصلاح و چگونگی نجات این ملت را پیشه خود ساخته‌ام و دائماً برای رهایی مسلمانان از این تنگنای هولناک فساد و عقب ماندگی چاره‌جویی می‌کنم. ۸۶

سید در جست و جوی راه برون رفت از این وضعیت، به طرح دیدگاه‌های موجود پرداخته و ضمن نقد آنها، گفتمان اصلاحی خود را ارائه می‌کند. سید چند نظریه را در این زمینه استخراج کرده و معتقد است برخی برای خروج از این وضع، افتتاح مدارس و آموزشگاه‌ها و آموزش به سبک اروپاییان را علاج درد یافتند. آنان بر این اعتقادند که توسعه علوم به سبک اروپا می‌تواند موجب قدرت‌یابی مسلمانان شود؛ عده دیگری بر آن شدند که با گسترش جراید و تنویر افکار و تربیت اخلاقی آن می‌توان عقب‌ماندگی مسلمانان را خاتمه داد؛ عده دیگری هم کوشیدند تا تقلید از ظواهر اروپایی در روش زندگی و خوراک و مسکن را پیشه خود سازند که به جای علاج دردهای گذشته، موجب هزینه‌داری‌های مسلمانان در ممالک دیگران شد. سید با نقد دیدگاه‌های فوق معتقد است جراید دیر ثمر هستند و مسأله مسلمانان فوریت و اهمیت دارد و بر این اساس به طرح راه حل خود می‌پردازد.

همچنین کسب علوم و معارف جدید هم از سوی مسلمانان به جهت سوء استعمال آن، نتایجی را که در اروپا داده است، نمی‌دهد، همان طور که دولت‌های عثمانی و مصر نتوانستند از این علوم جدید بهره لازم را ببرند. برخی هم الفاظ آزادی، وطن خواهی و جنسیت (قومیت) را به صورت عبارات بی‌معنا و بی‌سر و تهی به کار می‌برند و نمی‌توانند محتوای واقعی آن را درک کنند. ۸۷ سید با نقد این دیدگاه معتقد است در شرایط فعلی آنچه می‌تواند موجب نجات مسلمانان شود، آن چیزی است که قبلاً نیز موجب کمال و پیشرفت آنان گردیده بود.

در واقع آنچه که آرای یک ملت را جمع کرده و همت افراد را بلند برده و میان آنان پیوند برقرار بوده و ملت را تا مرتبه بالا برد که از فراز آن ملت‌های دیگر را دیده‌بانی و با حکمت دقیق خود و مقامی که داشت بر آنان حکومت می‌کرد، همان دین بوده که اصول آن ثابت و قواعد آن استوار و شامل همه انواع حکمت‌ها می‌باشد.

بر این اساس، راه حل سید برای پیشرفت و ترقی مسلمانان، بازگشت به دین و روش مسلمانان نخستین است که سید در مقاله‌ها و آثار مختلف خود بر آن تأکید می‌کند:

تمدن بشری و نگهبان هستی آن است و پیروان خود را به همه فروع مدنیت می‌خواند و دعوت می‌کند... اکنون از دین تنها نام‌هایی است که بر جا مانده است... پس علاج فوری آن رجوع به اصول دین و پیروی از احکام آن همانند روزگار نخستین است. ۸۸

سید در مطالب دیگر خود به ویژه در مقاله «نیچریه» به تبیین اصول اساسی دین پرداخته که اصول مدنیت از آن منبعث گردیده است. از این منظر سید عظمت اولیه مسلمانان را نیز در تمسک به این اصول می‌داند که موجب تکوین همت‌های عالی و حکمرانی و قضاوت‌های عادلانه در میان امرا می‌گردید که قبل از آن از اصول مدنیت به طور کامل بی‌بهره بودند. حال سؤال این است که سید که خود بر فوریت مسائل مسلمانان تأکید می‌کند و برخی از دیدگاه‌های اصلاحی زیر را به دلیل دیر ثمر بودن آنها نفی می‌کند، چگونه بازگشت به دین را علاج فوری این دردها می‌داند؟ تأکید بر بازگشت به دین بر این فرض اساسی استوار است که جامعه از اصول و آموزه‌های دینی به شدت دور گشته و قطعاً این امر فرآیندی طولانی را پشت سر گذاشته است، حال چگونه سید می‌خواهد که با رجوع فوری به دین به رفع و درمان این دردها همت بگمارد، اصولاً ملاک سید در بحث دور شدن مسلمانان از اسلام و قرآن چیست؟ به نظر می‌رسد که سید در مورد این سؤالات پاسخ قانع کننده‌ای ارائه نمی‌کند.

اساس گفتمان اصلاحی سید بازگشت به دین است، ولی این محور اساسی دارای عناصری است که اجزای گفتمان اصلاحی ایشان را می‌سازد. گفتمان اصلاحی سید بر چند عنصر اساسی متکی است که عبارتند از: ۱. اتحاد اسلام؛ ۲. مبارزه با استبداد؛ ۳. علم‌گرایی؛ ۴. مبارزه با سلطه بیگانگان.

در این مقاله صرفاً به بررسی و تجزیه و تحلیل سه محور اول می‌پردازیم. بررسی اندیشه اصلاحی سید در محورهای فوق، بیانگر دیدگاه‌های وی و نارسایی‌های اندیشه و عمل او می‌تواند باشد.

سید در تحلیل و تعلیل عواقب عقب ماندگی جوامع اسلامی به عوامل مختلفی اشاره کرده که مهم‌ترین آنها، استبداد حکام و پادشاهان است، اما باید گفت که اولویت اصلی سید در اندیشه اصلاحی «اتحاد اسلامی» است و این بر خلاف دیدگاه وی در مورد نقش اساسی و محوری استبداد در انحطاط جوامع اسلامی است. با توجه به تأکیدات او، انتظار می‌رود که ایشان مبارزه با استبداد را از لحاظ فکری و سیاسی در اولویت اصلی قرار دهند، ولی در عمل و بر اساس تجارب زندگی ایشان، بخش عمده‌ای از توان و انرژی فیزیکی و فکری او در راه تحقق ایده وحدت جهان اسلام صرف و در واقع مستهلک شده است. در عین حال، منظور سید جمال از وحدت جهان اسلام کاملاً معلوم نیست؛ آیا ایشان وحدت سیاسی و ارضی کامل را تعقیب می‌کند یا این که هماهنگی نیروهای دول اسلامی مختلف در راستای اهداف واحد و به ویژه مبارزه با استعمار و سلطه غرب را؟ برخی منظور اول را رد کرده و معتقدند وی بیشتر بر همکاری ملیت‌های مختلف تأکید داشت، و به نظر می‌رسد اندیشه سید درباره وحدت جهان اسلام از مراحل مختلفی عبور کرده است و به دلیل توفیق‌آمیز نبودن اقداماتش در یک مرحله، ایشان وارد مرحله بعدی شده‌اند.

سید در مرحله اول قصد داشته با مرکز قرار دادن امپراتوری عثمانی، جبهه واحد و متشکلی از جهان اسلام برای مبارزه با سلطه غرب به وجود آورد، ولی بعداً با توجه به بی‌کفایتی سلطان عثمانی از آن عدول کرد:

«اگر سلطان عثمانی را فردی عاقل و با کفایت می‌یافتم، دوست داشتم خلیفه کل مسلمانان شود، ولی افسوس که چنین نیست». نگاه سید در یک مرحله نیز متوجه ایران گردید و برای تحقق ایده اتحاد اسلامی اراده ایرانیان را بسیار مؤثر قلمداد کرد: «از همت‌های ایرانی و اندیشه‌های عالی آنان بعید نیست که نخستین پیشگامان تجدید وحدت اسلامی و تقویت بنیان‌های دینی بوده باشد». ۸۹

سید در نهایت با ملاحظه امکان‌پذیر نبودن این ایده‌ها، از وحدت سیاسی ناامید شده و بیشتر بر وحدت در اهداف و جهت‌گیری‌ها تأکید کرد و در عین حال در زمینه وحدت اسلامی هم به همان محور اصلی گفتمان اصلاحی خود یعنی بازگشت دوباره مسلمانان به اسلام رجوع کرد:

من نمی‌گویم که به همه کشورهای اسلامی یک نفر حکومت کند، زیرا این کار بسیار دشوار است، ولی امیدوارم که حاکم و سلطان همه ملت‌های مسلمان تنها قرآن باشد و عامل وحدت و یگانگی آنها دین آنها. با این وحدت هر پادشاهی می‌توان در کشورش برای حفظ حقوق دیگر کشورهای اسلامی کوشش کند، زیرا حیات او به حیات دیگری و بقایش به بقای ملت دیگر مسلمان بسته

به طور کلی به نظر می‌رسد مبنای نظری و تاریخی سید برای وحدت اسلامی دچار اشکال اساسی است. سید پیشرفت‌های اولیه مسلمانان را مدیون وحدت آنان می‌داند، ولی شواهد تاریخی چنین امری را تأیید نمی‌کند و همواره بین خلفا و امرای آنان اختلافات و کشمکش‌های اساسی وجود داشته است. از سوی دیگر، می‌توان گفت که ایده اتحاد اسلامی بیانگر نوعی تضاد درونی در اندیشه‌های سید بود.

از یک سو، ایشان عامل اصلی انحطاط را استبداد سیاسی در جوامع اسلامی می‌دانست که از جمله موجب تفرق و شقاق در جوامع اسلامی شده است، ولی سید از طریق همین دولت‌های استبدادی به دنبال ایجاد اتحاد در جهان اسلام است و در این راه دست همکاری به سوی سلطان عثمانی و پادشاه ایران دراز می‌کند، حال آن که اگر استبداد عامل جدایی است و خود این مستبدان مهم‌ترین عوامل تفرقه هستند، چگونه همین‌ها می‌توانند منشأ اتحاد در جهان اسلام شوند؛ از سوی دیگر، صرف‌نظر از امکان یا عدم امکان اتحاد، سید چگونه می‌خواست از طریق اتحاد دول اسلامی که همگی تحت حاکمیت استبداد بوده و فساد اخلاقی و عقب ماندگی علمی در آنها شایع بود، موجبات پیشرفت جهان اسلام و مسلمانان را فراهم سازد، آیا اتحاد صرف فیزیکی بدون وجود پشتوانه‌های مادی و علمی می‌توانست به این هدف سید مدد رساند؟ همچنین نکته مهم‌تر این که سید در اندیشه و گفتمان اصلاحی خود تا حد زیادی متأثر از تحولات سیاسی - اجتماعی اروپاست، ولی معلوم نیست چرا در مقابل جدایی دول مختلف اروپایی و تشکیل دول ملی متعدد در آن قاره بی‌توجه است. پدیده‌ای که موجب شکل‌گیری دولت‌های ملی متعدد در درون اروپا شده بود و در زمان سید در حال تبدیل شدن به یک روند جهانی بود، اصلاً در دوره‌ای که سید اندیشه اتحاد اسلامی را مطرح می‌کرد دوره امپراتوری‌های قدیمی به سر آمده بود و امپراتوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنا نبود.

یکی از مقالات مهم و عمیق سید، مقاله «فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت» است که سید در آن رابطه هویت ملی و زبان را مطرح می‌کند. سید معتقد است جنسیت و قومیت ملت‌ها بر پایه اتحاد زبان استوار است.

این وحدت لغت عجیب رابطه‌ای است... و اوست آن یگانه وحدتی که عشایر مختلفه الاغراض و قبایل متنوعه المقاصد را در تحت لوای وحدت جنسیت، به سوی مقصد واحد سوق می‌دهد و قوای متفرقه ایشان را جمع می‌سازد... تا از برای استحصال سعادت عموم و نجات از شقا و بدبختی، جمع کثیری را یک دل و یک زبان می‌کند. ۹۱

سید معتقد است در دایره انسانی دو عامل موجب پیوند انسان‌ها به هم می‌شود که این دو عامل عبارتند از دین و زبان:

یکی همین وحدت لغت است که از آن به جنسیت و وحدت جنسیت نیز تعبیر می‌شود و دیگری دین. و هیچ شکی نیست که وحدت لغت، یعنی جنسیت در بقا و ثبات در این دار دنیا از وحدت در دین اداوم است، زیرا که در زمان تبلیغ تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد، بخلاف ثانی. ۹۲

سید در اینجا به نکات بسیار مهمی اشاره می‌کند که در اندیشه اتحاد اسلامی خود آنها را نادیده انگاشته است. سید چگونه به وجود زبان‌های مختلف عربی، فارسی، ترکی، هندی، افغانی، اردو و ... در جوامع اسلامی و میان مسلمانان بی‌توجه بوده است و علی‌رغم روند دنیای جدید، در پی ایجاد اتحاد در میان آنها بوده است. جالب است که سید بر حفظ زبان ملی به شدت تأکید می‌کند و حتی ضبط علوم به آن زبان را نیز جزو ضروریات قطعی می‌داند و مسلمانان هند را تشویق می‌کند که علوم جدید را به زبان هندی حفظ و اشاعه دهند. ۹۳

در عین حال این ایده موجب شد که ایشان علی‌رغم اعتقاد خویش به این که عامل اصلی انحطاط در جوامع اسلامی استبداد سیاسی است، انرژی اصلی خود را به اتحاد اسلامی متمرکز کند، که این امر ایده اصلی وی را تحت الشعاع خود قرار داد.

ب) مبارزه با استبداد

مبارزه با استبداد عنصر دوم در گفتمان اصلاحی سید است و سید در این راه از نصیحت آغاز می‌کند و به شورش و انقلاب منتهی می‌شود. سید همانند برخی دیگر از معاصرانش به اهمیت قانون در جلوگیری از خودکامگی و استبداد واقف بود و نبود قانون و حاکمیت مستبدانه را زمینه‌ساز حکومت استبدادی می‌دانست و ریشه آزادی در جوامع غربی را نیز در حاکمیت قانون می‌دانست که قانون مانع از استبداد شده و حدود همگان را مشخص کرده و دست پادشاه و والیان را از تعدی‌های مکرر و ظالمانه در حقوق مردم کوتاه کرده است. در حالی که در ممالک شرقی نبود قانون دست همه قدرتمندان و در رأس همه، پادشاه را در تعدی به حقوق زیردستان بازگذاشته و حکومت و عوامل آن با استفاده از این بی‌قانونی، به اعمال قدرت می‌پرداختند. سید یکی از محورهای اصلی مبارزه با استبداد را حاکمیت قانون قرار داد:

... این قانون هر چه باشد، باز خوب است، همین قدر قانون باشد برای ما کافی است، به جهت آن که ما به هیچ وجه قانون نداریم و عدالتی درباره ما اجرا نمی‌شد و جان و مال ما در امنیت نیست. ۹۴

سید استبداد در جوامع شرقی و اسلامی را موجب حاکمیت منافع شخصی پادشاه و وزرا، حکام و والیان بر مصالح عمومی دانسته و معتقد است در ممالک فرنگ، سیاست در خدمت ترقی ملی و افزایش ثروت جامعه و بهبود زندگی عمومی مردم و تأمین مصلحت عمومی است.

با وجود این که سید بر این مسأله و منافع بی‌شماری که از ناحیه استبداد متوجه مستبدان می‌شد و قوف داشت، در مرحله اول مبارزه خود با استبداد، خود حکام مستبد را مخاطب خود قرار داده و از طریق نصیحت سعی می‌کرد آنان را ارشاد کند. سفرهای مختلف سید به ممالک مختلف اسلامی، مکاتبات و ارتباطات متعدد او با حکام مسلمان با همین هدف صورت می‌گرفت تا این زمامداران را به آفات استبداد و تأثیر آن در عقب‌ماندگی ملل شرقی آگاه سازد.

سید جمال الدین با وجود تمام تلاشی که در این زمینه انجام داد، نتوانست بهره‌ای ببرد و کوچک‌ترین خللی در شیوه استبدادی حکومت در کشورهای اسلامی چون امپراتوری عثمانی و ایران به وجود آورد، بلکه مورد آزار و اذیت گسترده این حکومت‌ها نیز قرار گرفت. سید داستان ناکامی خود در این راه را این گونه بازگو می‌کند:

چه خوش بود تخم‌های بارور و مفید خود را در زمین شوره‌زار سلطنت فاسد نمی‌نمودم، هر چه در این زمین کویر غرس نمودم، فاسد گردید، در این مدت هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت، همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت، امیدواری‌ها به ایرانم بود اجر زحماتم را به فراش غصب حواله کردند. ۹۵

سید در فقره فوق در واقع داستان ناکامی مبارزه با استبداد از طریق مستبدان را بیان می‌دارد و به بی‌ثمر بودن این شیوه اشاره می‌کند و معتقد است منافع مستبدان به حدی است که نمی‌توان با نصیحت و ارشاد آنان را به قانون و حدود عادلانه مقید گرداند.

مطالبی را اظهار داشتم که نخست خود پادشاه هم پسندیده بود و مقصود ایجاد افکاری بود که بدو خود پادشاه قبول نموده بود، ولی چون این مطالب بر خلاف نفع خصوصی و وضع شخصی پادشاه و وزرای ایشان بود، لهذا هم ایشان و هم وزرای کنونی، به کلی از آن صرف نظر کردند. ۹۶

پس از این سید، در راه مبارزه با استبداد، فعالیت‌های خود را بر روی ملل مسلمان متمرکز کرد و برای مبارزه با استبداد آنان را مستعدتر از حکومت‌ها یافت. سید جمال‌الدین به طور کلی به نقش و قدرت ملت‌ها خوشبین بود و معتقد بود که ملت‌ها اگر اراده اصلاح داشته باشند، دولت‌ها نمی‌توانند مانع از آنان شوند. با این حال ملت را به علت پذیرش این استبداد و فساد و تباهی ناشی از آن مذمت کرده و آنان را از کاهلی و پذیرش ظلم که در آنها به یک عادت تبدیل شده است، برحذر می‌دارد و یکی از اهم برنامه‌های اصلاحی خود را تلاش برای هم زدن این عادت در میان مردم قرار می‌دهد. این دیدگاه که در واقع آخرین دیدگاه سید جمال‌الدین است، بیانگر دگرگونی در دیدگاه سید درباره چگونگی مبارزه با استبداد محسوب می‌شود که به جای این که هدف افراد باشد، باید هدف خود استبداد و بنیادهای سیاسی - اجتماعی آن باشد. در عین حال بر این مسأله تأکید می‌کند که استبداد نمی‌تواند با جریان تجدد که به سوی ممالک شرقی روان است، باز هم پایدار بماند. ظاهراً سید یکی از راه‌های رفع و نفی استبداد را پذیرش تجدد می‌دانست:

سیل تجدد به سرعت به طرف مشرق جاری است، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است، شماها تا می‌توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص، شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی، سد سدید گردیده کوشش نمایید نه در نیستی صاحبان عادات. هرگاه بخواهید اشخاص را مانع شوید وقت شما تلف می‌گردد. اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگران را بر خود جلب می‌کند. سعی کنید موانعی را که میان الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمایید. ۹۷

از این مرحله به بعد، در امر مبارزه با استبداد، نگرش سید از گفتمان اصلاح خارج و وارد گفتمان انقلابی می‌شود. در این راستا تحریکات مستقیم و غیر مستقیم سید نقش مهمی در شکل‌گیری جنبش مشروطه در ایران داشت. وی معتقد است حکومت مطلقه پادشاه و شیوع فساد در کشور و سیاست دولت و عوامل آن، از وزرا گرفته تا حکام محلی، موجب شده است که مردم و اندیشمندان دلسوز خواهان عزل پادشاه شوند که به نظر ایشان در ایران سابقه نداشته است: «این لفظ عزل در تمام مدت سلطنت پادشاه به زبان جاری نشده بود، ولی اکنون برای نخستین بار است که مردم ایران این مطلب را می‌گویند». ۹۸

خود سید نیز بر همین مسأله تأکید می‌کند که تنها راه علاج این وضعیت تغییر آن است و هرگونه تغییری که به عمل آید، بهتر از وضع کنونی خواهد بود:

فقط «خلع»، باز هم «خلع»، تنها راه درمان است و علاج دیگری وجود ندارد. من به مثابه یک فرد آگاه و آشنا به اوضاع می‌گویم: صیانت و نگهداری از شرف اسلام و نگاهبانی سرزمین‌ها و حفظ حقوق مسلمانان منوط به یک کلمه حقی است که از زبان حق، برای دفاع از دین و پیروانش خارج شود و آن «خلع» است. ۹۹

سید در این جا از ایجاد تغییر به روش مسالمت‌آمیز و از طریق خود دولت کاملاً ناامید شده است و تنها راه آن را خلع حاکم از قدرت به دست ملت می‌داند. وی عامل گرایش خود به انقلاب را به طوری مطرح می‌کند که بتواند همکاری و نظر مساعد علما و رهبران دینی را در این مبارزه جلب کند و در این راه بر نارسایی شدید سلطنت قاجاریه و ناصرالدین شاه، استبداد وضعف و فتور آن در تأمین خواست‌های عمومی و انتظارات مسلمانان و دستورهای اسلام تأکید می‌کند:

این موقع که در اثر این سلطنت جابرانه آمیخته به جهالت، سینه‌ها به تنگ آمده، سلطنتی که نتوانسته ارتشی آماده کند و نه شهری را آبادان نموده، نه فرهنگ را توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته، نه یک روز دل ملت در پناهش راحتی دیده بلکه در عوض کشور را ویران و توده را ذلیل کرد، و ملت را به گدایی انداخته... نابود باد این پادشاهی، واژگون باد این سلطنت! ۱۰۰

همان طور که پیداست سید عوامل متعددی را برای اثبات نامشروع بودن سلطنت حاکم و حرام بودن اطاعت از وی ذکر کرده است و در این میان، آنچه اهمیت بیشتری دارد نقشی است که ایشان برای علما در رهبری انقلاب قائل بوده و حضور آنان را برای وقوع انقلاب ضروری می‌دانسته است.

سید از اولین اندیشمندان معاصر است که اندیشه انقلاب را مطرح می‌سازد و تنها راه درمان دردهای ایران را خلع ناصرالدین شاه از قدرت می‌داند. او پس از این مرحله متوجه نقش علما در ایجاد انقلاب در جامعه شده و محور اصلی تلاش خود را تحریک علما برای ایجاد حرکت انقلابی قرار می‌دهد. این که سید چرا فقط در ایران اندیشه انقلابی را مطرح می‌کند، جای تأمل دارد؛ ولی به نظر می‌رسد که وی به دو دلیل در ایران اندیشه انقلابی را عملی‌تر می‌داند: اولاً، سید جمال از نقش مذهب تشیع در مبارزه علیه قدرت‌های حاکم و جائز به خوبی آگاه بود و سعی می‌کرد از این عنصر موجود در فرهنگ ایران استفاده کند؛ دوم، سید از نفوذ علما در میان مردم ایران کاملاً آگاهی داشت، نفوذی که هیچ یک از علمای دیگر بلاد اسلامی نداشتند. همان طور که شهید مطهری تأکید می‌کند سید جمال بر این مسأله واقف بود که علمای شیعه بر خلاف علمای سنی، نهاد مستقل ملی هستند و می‌توانند مردم را برای مبارزه با استبداد و استعمار بسیج کنند. ۱۰۱

سید جمال در نامه‌ای خطاب به علما در مورد ضرورت انقلاب می‌نویسد:

اگر شما حامیان و یاوران دین، سخن حق را اعلام کردید و مردم دانستند که اطاعت این ستمکار متجاوز، از نقطه نظر دینی حرام است و ادامه سلطنت او خطری بر اسلام و عظمت آن به شمار می‌رود، همگی به سرعت او را از عرش فساد سرنگون می‌سازند و از تخت دیوانگی پایین می‌کشند. ۱۰۲

سید در اندیشه انقلابی خود، از اسلام الهام می‌گیرد و تداوم پادشاهی ناصرالدین شاه را خطری برای عظمت اسلام و مسلمانان می‌داند؛ به همین دلیل برای ایجاد انقلاب متوجه علما می‌شود تا از طریق نفوذ دینی و معنوی آنان، مردم را برای انقلاب تحریک کند. وی پس از آن که قرارداد تنباکو با فتوای میرزای شیرازی لغو شد، در نامه‌ای به علما می‌نویسد که این امر اتمام حجتی برای شما بود و خدا از این طریق قدرتی را که به شما ارزانی داشته نشان داد، این قدرت را خداوند به شما اعطا کرده است تا با آن دین و حوزه اسلامی را نگهداری کنید؛ در این صورت و با داشتن چنین نیرویی، آیا سزاوار است که دین را وا گذاشته یا در کمک کردن به شریعت سستی کنید؟ ۱۰۳ بدین ترتیب علما را به خلع پادشاه از مقام سلطنت فرا می‌خواند.

شیوه سید در برخورد با علما و تحریک آنان برای حرکت به نحوی بوده است که از حساسیت‌های دینی آنان کمال بهره را برگرفته و نگرانی خاطر آنان را در خصوص اوضاع مملکت، به ویژه وضعیت نامطلوب دینی مردم و حکومت را فراهم کند و از این راه آنان را در مورد آینده جامعه و خطر رواج بی‌دینی در آن هشدار دهد؛ به همین دلیل در نامه‌هایی که به علما می‌نویسد بر مسائلی چون خوار شدن اسلام و مسلمانان، نابودی دین، سلطه نصارا و کفار بر امور مسلمانان، تحقیر علما، گسترش دایره ظلم و تعدی و آزار و اذیت مؤمنان و علمای دین تأکید می‌کرد تا تصور حاکم در میان علما درباره پادشاه را که او را اسلام پناه و یاور مسلمانان قلمداد می‌کردند، در هم شکسته و با بازگویی فجایع او بر ضد مسلمانان و خیانت‌های او بر ضد مملکت اسلامی و یادآور شدن قدرت الهی علما و نفوذ کلمه آنان در میان توده مردم، ایشان را برای خلع ناصرالدین شاه از مصدر قدرت، به نهضتی عظیم وادارد. ۱۰۴

با توجه به این مسائل، برخی بعد مهم اندیشه اصلاحی سید جمال را در تلاش ایشان برای پشتیبانی از رهبران دینی که سعی در احیای اسلام دارند می‌دانند. ۱۰۵ برخی همچون حامد الگار با بدبینی به این مشی سید و به طور کلی به دیدگاه‌ها و فعالیت‌های وی نگاه می‌کنند. ۱۰۶ با این حال تلاش سید برای اصلاحات با ایستار مدارا جویانه‌اش در قبال کسانی که تمدن اروپایی را نمی‌پذیرفتند،

دارای تضادهایی است. او از یک سو به دنبال اخذ تمدن غربی و حداقل پیاده کردن الگوی ترقی جوامع غربی در کشورهای اسلامی است، ولی از سوی دیگر، برخورداری کاملاً معتدل و گاه همدلانه با کسانی دارد که بیشترین مخالفت را با تمدن غربی می‌کنند. سؤال این است که سید چرا دچار این تضاد اساسی است؟ در پاسخ شاید بتوان گفت که وی دغدغه‌های چندگانه‌ای دارد، از یک سو می‌داند که برای پیشرفت جهان اسلام تمدن و علم غربی ضروری است و از سوی دیگر این را هم می‌داند که برای مبارزه با استبداد داخلی استمداد از علمای دین ضرورت اساسی‌تری دارد، به همین دلیل علما را که چندان سازگاری با تمدن غربی ندارند و بدان روی خوش نشان نمی‌دهند، همراهی می‌کند. علت این است که ایشان برای خروج از انحطاط، خروج از قید و بند حکومت استبدادی را ضروری‌تر می‌داند و در عین حال راه سلطه غربی را بیش از آن که ناشی از پیشرفت علمی آنها بداند، ناشی از همین حکومت‌های استبدادی می‌داند؛ به همین دلیل برای برون رفت از این سلطه، مبارزه با استبداد داخلی را مهم‌تر می‌داند.

در واقع سید معتقد است در صورتی که رهبران دینی برای مبارزه با استبداد پیشقدم شوند، زمینه شکست حکومت استبدادی فراهم خواهد شد و پس از آن راه برای توسعه و پیشرفت علمی هموار خواهد گردید و نیز به تبع این دو تحول (نابودی استبداد و پیشرفت علمی) راه سلطه غرب نیز بسته خواهد شد.

این نکته از پاسخی که سید به ارنست رنان در مقاله «اسلام و علم» داده است کاملاً مشهود است:

متأسفانه در سرزمین‌هایی که اسلام قدرت یافت - پس از مرور زمانی - زمامداران به مخالفت با علوم پرداختند و استبداد سیاسی هم بر این امر کمک بزرگی نمود، به طوری که سیوطی می‌نویسد: خلیفه عباسی، هادی، دستور داد که گردن پنج هزار نفر از فلاسفه را بزنند تا ریشه علوم در کشورهای اسلامی خشک شود و از بین برود. ۱۰۷

به همین دلیل، مخالفت‌هایی که سید با استبداد داخلی کرده بسیار مبنایی‌تر و اساسی‌تر از مخالفت‌های ایشان با سلطه خارجی است؛ اما سید جمال نتوانست این ایده را به شاگردان خود منتقل کند و افرادی چون میرزا آقا خان کرمانی جهت‌گیری‌های تندتری در قبال علما اتخاذ کردند. ۱۰۸

سید در راه تحریک علما تا حد ایجاد شور مبارزه در میان آنها می‌توانست موفق باشد و موفق هم بود، ولی در ایجاد دگرگونی اساسی و فکری در بین علمای مذهبی در خصوص نگرش آنان به

تمدن غربی و اصول و مبانی فکری و سیاسی آن نمی‌توانست موفق باشد، نکته‌ای که سید به ظرافت طبع خود آن را دریافته بود و می‌دانست که شرق و اسلام با درک «روح فلسفی غرب» قادر به پذیرش علوم خواهد بود و همین نکته، سید جمال را نسبت به علمای متجدد معاصر متفاوت نشان می‌دهد که اساساً به این روح فلسفی توجه نداشتند.

ج) جایگاه علم در اندیشه اصلاحی سید جمال

سید در اندیشه اصلاحی خود صرفاً بر اتحاد اسلامی و مبارزه با استبداد تأکید نمی‌کند، بلکه از وجوه مهم اندیشه اصلاحی او، بررسی اهمیت علم در رسیدن به ترقی و بازسازی تمدن اسلامی است که در این مسیر لاجرم به بررسی رابطه علم و دین نیز می‌رسد. از لحاظ نظری سید معتقد است بدون دستیابی به علوم مختلف، دستیابی به ترقی و پیشرفت ممکن نیست و علم را ریشه تمام قدرتها می‌داند و اصولاً خود علم را قدرت تلقی می‌کند. او هم ریشه پیشرفت به جوامع غربی را در توسعه علوم در آن ممالک می‌داند و هم پیشرفت‌های اولیه اسلام در قرون سوم و چهارم را تابع پیشرفت علمی می‌داند. همان طور که قبلاً هم گفته شد، سید یکی از علل افول تمدن اسلامی را عقب ماندگی علمی و دلیل عمده این امر را هم استبداد سیاسی در جوامع اسلامی می‌دانست، از این رو ماهیت حکومت استبدادی را چنان می‌داند که ذاتاً نمی‌تواند منشأ ترقی علوم شود؛ حال آن که هر حکومتی برای ایجاد زمینه‌های ترقی باید انسان‌های اهل دانش را تربیت و تشویق کند و خود در بسط علوم مجاهده نماید:

غنايي در عالم نيست مگر به علم و غنيّه نيست به غير از علم و بالجمله، جميع عالم انساني، عالم صناعي است يعني عالم، عالم علم است - و اگر علم از عالم انساني برآورده شود، ديگر انساني در عالم باقي نماند و چون بدین گونه است علم، يك انسان را چون قوه ده نفر و صد نفر و هزار نفر و ده هزار نفر می‌کند و منافع انسان‌ها از برای خود و برای حکومت‌ها به قدر علم آنهاست. پس هر حکومتی را لازم است از برای منفعت خود، در تأسیس علوم و نشر معارف بکوشد. ۱۰۹

به طور کلی سید در جای جای آثار خود به مقام والای علم و ارزش بالای عالمان و تأثیر علم و عالمان در پیشرفت جوامع تأکید می‌کند و مسلمانان را برای جبران عقب ماندگی خود به فراگیری علوم مدرن از غربیان فرا می‌خواند. او معتقد است مسلمانان صدر اسلام به لحاظ آن روح فلسفی که داشتند توانستند جمع علوم را که موضوع آنها خاص بود... در اندک زمانی استحصال کنند. ۱۱۰

در این راستا سید تلاش بسیار گسترده‌ای می‌کند که نشان دهد بین دین و علم هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد و به ویژه اسلام، دینی است که علوم مختلف را در دامن خود می‌پروراند.

بر اساس مطالب فوق می‌توان گفت روح اندیشه سید تجدد است و در تأکیدی هم که بر روح فلسفی و تأثیر آن در پیشرفت علمی می‌کند، بیشتر منظورش فلسفه مدرن غربی و صیوروت از وضع کهن به نو است. برخی این مسأله را پارادوکس اصلی اندیشه سید جمال می‌دانند:

سید جمال فلسفه غرب را برتر از فلسفه قدیم یونانی‌زده شرق می‌داند، پس دعوت او، دعوت به روح فلسفی غرب برای احیای مجدد عظمت مسلمانان است؛ اما چگونه؟ این همان پارادوکسی است که هنوز حتی در عصر انقلاب نیز گرفتار آنیم. او هر وسیله‌ای را برای رسیدن به غایت مورد نظر خود، به صلاح و صواب می‌دانسته است. این غایت، تحقق پیشرفت و عظمت مسلمانان است و چنین کاری به نظر او انجام نمی‌گیرد، مگر این که ملل شرق مسلمان بیدار و با علوم و صنایع جدید و قوانین مدنی غرب آشنا شوند، و روح فلسفی پیدا کنند.

تاریخ جدید جوامع اسلامی با این تناقض آغاز شده است، که بخشی از آن به نسل روشنفکران دینی و علمای متجدد انقلاب اسلامی انتقال یافته است. ۱۱۱

در نتیجه سید جمال‌الدین، بزرگ‌ترین معلم مردم خاورمیانه، در سیر به سوی چیزی است که اروپاییان سکولاریسم می‌گویند که الفاظ اتحاد اسلام و این که این گرامی نامه مشوق کسب کمالات علمی و فنی است، ایشان را از نتایج اقوال سید غافل کرده است. این ایمان در عین حال که چیزی از ایمان اهل دیانت دارد، ایمان و دل‌بستگی به تجدد است. ۱۱۲

بر اساس این تلقی، افرادی چون سید جمال انتظار داشتند که شریعت به صورت ایدئولوژیک، مؤید ورود دمکراسی و علم غربی باشد، و این همان محالی است که در تنازع میان علمای سنتی و روشنفکر متجدد، آشکار می‌شود و در این بین، روشنفکر دینی، در برزخ میان دیانت و روشنگری که این دو ذاتاً همدیگر را بر نمی‌تابند سرگردانند، اما آنان به هر حال، سعی در جمع میان اضداد دارند...

نتیجه گیری:

سید جمال الدین اسدآبادی با هدف پیشرفت و قدرتمندی ملل اسلامی اندیشه های خود را مطرح کرد که این هدف در جای جای آثار و مبارزات ایشان به چشم می خورد. سید جمال بر نسل اندیشمندان و مبارزاتن بعد از خود تاثیر بسیار زیادی بر جای گذاشت و الهام بخش بسیاری از مبارزان ایران و دنیای اسلام در گذشته و حال بوده است. سید جمال الدین اسدآبادی بنیانگذار کفتمانی بود که بعداً در مسیری کاملاً متفاوت با هدف وی که پیشرفت دنیای اسلام بود، به کار گرفته شد. سوال این است که سید جمال الدین اسدآبادی واقعاً چه تاثیری در دوران معاصر دارد؟

می توان با قاطعیت گفت: هم اینک بسیاری از ایدئولوژی های ستیزه جو و مبارز به طور مستقیم و غیر مستقیم از وی تاثیر می پذیرند.

به نظر می رسد که سید جمال با اندیشه های غلط و سوءفهم های جدی از مسائل دنیای اسلام و غرب و یا اندیشه های عمدتاً مصلحت گرایانه خود مانع مهمی در راه توسعه و اصلاح در دنیای اسلام و ایران ایجاد کرده است و اینکه بعد از ۲۰۰ سال هنوز هیچ گام جدی در راه پیشرفت و توسعه سیاسی و فرهنگی در دنیای اسلام برداشته نشده است از یک بعد بسیار قوی تحت تاثیر اندیشه های وی می باشد.

سید جمال الدین اسدآبادی عامل مهمی در ترویج این توهم بود که اصول ترقی و تمدن غرب از اسلام استنباط شده است. این دیدگاه چه از روی مصلحت گرایی مطرح شده باشد و چه سید بدان اعتقاد داشته باشد، موجب ایجاد سوءفهم جدی در اصول تجدد در دنیای اسلام گردید. در آن مقطع بسیاری از روشنفکران که اعتقادی واقعی به دین نداشتند و از نفوذ علما در بین توده مردم مطلع بودند، برای استفاده از این نفوذ در تحریک و بسیج مردم، اصول حکومت های جدید غربی را بر گرفته از دین اسلام معرفی می کردند، حال آنکه نه آنان در واقع چنین تصویری داشتند و نه چنین امری واقعیت داشت و این تلقی کاملاً نادرست بود.

سید جمال الدین هم در زمره همین اندیشمندان بود. تجدد در حوزه سیاست ایجاد کننده نیروها، قواعد و آئین جدیدی برای حکمرانی بود که نه تنها هیچ ارتباط ضروری با هیچ دینی نداشت بلکه اصولاً در

نقد دیدگاههای جزم گرایانه دینی مطرح شده بود و اساس آن حقوق طبیعی و فردی بود. ماشاالله آجودانی این خطا را خطای بسیاری از روشنفکران می داند که به عمد هم مرتکب آن شدند، وی می نویسد:

عموم روشنفکرانی که اعتقادی واقعی به دین نداشتند در ایجاد این توهم و این همانی سهیم بودند و شریک بودند. توهمی که مدعی بود اساس مدنیت غربی یعنی مشروطیت و حتی دموکراسی در معنای عام آن از اسلام برگرفته شده است و اس و اساس آن مبتنی بر حقایق اسلامی است. بر اساس همین توخم به توجیه شرعی اساسی ترین اصول و دستاورد های مشروطیت قیام کردند. مشروطیت و نظامی که همه درخشش و اهمیتش و در اصل و اساس آن از همان جایی آغاز شده بود که کار دین از سیاست جدا شده بود و هستی اش از جدایی کامل دین و سیاست مایه می گرفت، تا با جایگزین کردن قوانین زمینی وضع شده و قرار دادی و ساخته و پرداخته انسان بر جای قوانین الهی و شرعی [که در دنیای اسلام آنها هم نبودند] به هستی انسان متجدد معنایی تازه دهد. ۱۱۳

باید گفت سید جمال الدین اسدآبادی نقش مهمی در کل دنیای اسلام داشته است. سید جمال چهره ای با نفوذ در کل دنیای اسلام بود و صدای او را همه مسلمانان می شنیدند و این توهم را به جد از سوی باور می کردند. از این طریق سید جمال الدین نقش بی همتایی در ایدئولوژیک شدن دین در دوره های بعد ایفا کرد. سید جمال الدین از این جهت که بد فهمی های جدی خود را به دلیل مصلحت های سیاسی گذرا به عنوان اندیشه های درست وارد حیات فکری و سیاسی مسلمانان کرد، مسوول و در معرض انتقاد است. انتقادی که هنوز در باره آن چیزی نوشته نشده است. وی تلاش داشت مدنیته اساساً غیر دینی را دینی جلوه دهد و به خاطر این موضوع بسیاری از واقعیت ها را نمی دید و یا آنها را جور دیگری تعبیر می کرد. افکار سید جمال الدی واعظ هم در واقع مشابه همین دید گاه هابود. وی کوشش می کرد تا درنطق های خود عقاید جدید را با اصول دین تطبیق دهد و به مردم بفهماند که مشروطیت و حکومت ملی نه فقط مخالف با دین اسلام نیست بلکه همان چیزی است که پیغمبر ما بدان دستور داده است

باید گفت که این در هویت جداگانه داشته و دارند و این همانی دیدن آنها به معنای خارج کردن دین از موقعیت و کارکرد واقعی آن است و این عین بی توجهی به تاریخ است.

تاریخ جوامع اسلامی نشانگر این معناست که روح مدنیت جدید، جدا و متمایز از همه رسومی بود که در ایران و دنیای اسلام جاری و ساری بود، در حالی که سید جمال مسلمانان را به بازگشت به

گذشته و رسومی فرا می خواند که هیچ اثری از آن در تاریخ وجود نداشت. اینکه هنوز بعد از ۲۰۰ سال گره فرو بسته توسعه در دنیای اسلام نه تنها باز نمی شود، بلکه هر روز بغرنج تر می شود، ناشی از این بد فهمی هاست که سید جمال در این زمینخ بیش از همه مسوولیت دارد. با این حال سید جمال آن اندازه انصاف داشت که به نفی تمدن غرب دست نیازید، بلکه در بسیاری از زمینه ها آن را می ستود، اما بعد از وی بسیاری از ادامه دهندگان راه ناهموار وی چون رشید رضا، حسن البنا، سید قطب و نواب صفوی در ایران از اساس تمدن غرب را نفی کردند و دچار آن بومی گرایی بی معنایی شدند که مملو از افکار متناقض است. در واقع سید با این اندیشه ها نه تنها در راه تحقق هدف عمده خویش یعنی قدرتمند شدن مسلمانان گام مثبتی بر نداشت، بلکه با ایجاد زمینه های ایدئولوژیک کردن دین، موجب ایجاد بحران های لاینحلی در دنیای اسلام شد.

باید گفت که خوش بینی های سید جمال ریشه در اوهامی داشت که وی خود را در آن غرق کرده بود و این اوهام هیچ رابطه ای با واقعیت های اجتماعی دنیای اسلام نداشت و تفکر اصلاح طلبانه هم خواه در مورد مسائل سیاسی و یا اجتماعی، در مجموع نتوانست خود را از وعده هایی برهاند که نخستین بار توسط وی در آثارش داده شده بود.

#### ارجاعات:

۱. اصغر مهدوی و ایرج افشار، مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین اسدآبادی (مشهور

به افغانی)، سند ۹.

۲. در این زمینه ر.ک: لطف الله جمالی، سید جمال الدین اسدآبادی.

۳. ر.ک: حمید عنایت، اندیشه سیاسی اسلام معاصر، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

۴. سید جمال الدین اسدآبادی، العرو الوثقی، مقاله "کم حلمت الله فی حب المحمد الحقه"، ص ۱۶۹.

۵. سید جمال الدین اسدآبادی، مجموعه رسائل و مقالات، ص ۱۳.

۶. همان، ص ۱۴.

۷. همان، ص ۲۳.
۸. همان، ص ۲۶.
۹. همان، ص ۳۰.
۱۰. همان.
۱۱. همان، ص ۱۰۰.
۱۲. همان، مقاله "فضایل اسلام"، ص ۱۰۱ - ۱۰۳.
۱۳. ر. ک: سید جمال‌الدین اسدآبادی، العروۃ الوثقی، مقاله "القضأ والقدر"، ص ۱۱۲ - ۱۲۲.
۱۴. همان، ص ۱۰۴.
۱۵. همان، ص ۱۰۵.
۱۶. همان، ص ۱۰۶.
۱۷. همان، ص ۱۱۱.
۱۸. همان، ص ۱۱۶.
۱۹. سید جمال‌الدین اسدآبادی، مجموعه رسائل و مقالات، مقاله "تفسیر مفسر"، ص ۱۹۰.
۲۰. همان، مقاله "تعلیم و تربیت"، ص ۱۲۵.
۲۱. همان، ص ۱۰۶.
۲۲. همان، مقاله "حقیقت مذهب نیچریه"، ص ۲۴.
۲۳. همان، مقاله "در لزوم نصیحت و وجوب مشورت"، ص ۲۱۷.
۲۴. همان، مقاله "فلسفه تربیت"، ص ۱۳۷.
۲۵. سید جمال‌الدین اسدآبادی، مجموعه رسائل و مقالات، به کوشش سید هادی خسروشاهی.

۲۶ همان، ص ۱۰۴.

۲۷ همان، ص ۱۰۸.

۲۸ همان، ص ۱۰۹.

۲۹ همان، ص ۱۱۰.

۴۴ سید جمال‌الدین اسدآبادی، العروۃ الوثقی، مقاله "الام و سلط الحاکم المستبد"، ص ۱۷۲.

۴۵ در این زمینه، ر. ک: آثار محمدعلی کاتوزیان. به ویژه کتاب تضاد دولت و ملت ایران، ترجمه علی رضا طیب، نشر نی، ۱۳۸۱

۴۸ سید جمال‌الدین اسدآبادی، نامه‌ها و اسناد تاریخی، ص ۱۱۶.

۴۹ همان.

۵۰ سید جمال‌الدین اسدآبادی، العروۃ الوثقی، مقاله "الجنسیه والدیان الاسلامیه"، ص ۷۰ - ۷۵.

۵۱ همان.

۵۲ سید جمال‌الدین اسدآبادی، العروۃ الوثقی، مقاله « رجال الدوله و بطانۃ الملک، ص ۱۲۸ - ۱۳۲

۵۳ همان.

۵۵ همان.

۵۶ همان، مقاله "انحطاط المسلمین و سکونهم و سبب ذلك"، ص ۹۵.

۵۷ همان، ص ۹۸.

۵۸ ر. ک: سید جمال‌الدین اسدآبادی، مجموعه رسائل و مقالات، "منافع الوفاق و مضار الشقاق".

۵۹ همان، ص ۱۴۶.

۶۰ سید جمال‌الدین اسدآبادی، العروۃ الوثقی، مقاله "التعصب"، ص ۱۰۵.

۶۱. همان، مقاله "الجنسی والدیان الاسلامیه" ص ۴۹-۵۳

۶۲. ر . ک: سید جمال‌الدین اسدآبادی، مجموعه رسائل و مقالات، مقاله "مسائلی درباره تعلیم و تربیت".

۶۳. همان، مقاله "اسلام و علم".

۶۹. ر . ک: سید جمال‌الدین اسدآبادی، العرو الوثقی، مقاله "رجال الدول و بطان الملک کیف يجب أن يكونوا"،

ص ۱۵۲ - ۱۵۹.

۷۰. همان، ص ۸۸.

۷۱. یادنامه، ص ۸۸.

۷۲. سید جمال‌الدین اسدآبادی، العرو الوثقی، مقاله "التعصب".

۷۳. همان.

۷۴. همان، مقاله "ماضی الام و حاضرها و علاج عللها".

۷۵. همان.

۷۶. به نقل از: محمد عماره، مسلمون ثوار.

۷۷. سید جمال‌الدین اسدآبادی، العرو الوثقی، مقاله "زلزال الانجلیز فی السودان".

۷۸. همان.

۷۹. سید جمال‌الدین اسدآبادی، العرو الوثقی، مقاله "النصرانی والاسلام و اهلها".

۸۰. سید جمال‌الدین اسدآبادی، مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، به کوشش سید هادی خسروشاهی (نشر کلبه شروق، ۱۳۷۹) ص ۷ - ۳۰.

۸۱. حامد الگار هم همین دیدگاه را در مورد سید مطرح می‌کند. سید در مفصل‌ترین و معروف‌ترین اثر خود «نیچر» خواصی به مذهب نسبت داده است که تماماً اجتماعی و مبتنی بر نظریه سودمندانه است. حامد الگار، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری (انتشارات توس، ۱۳۵۵) ص ۲۶۸ - ۲۶۹.

۸۲. مجموعه رسائل و مقالات، ص ۲۷.

۸۳. همان، ص ۶۳.

۸۴. همان، ص ۵۹ و ۶۰.

۸۵. همان، ص ۱۹۱.

۸۶. همان، ص ۵۱.

۸۷. ر.ک: سید جمال الدین اسدآبادی، العروۃ الوثقی، به کوشش سید هادی خسروشاهی (نشر کلبه شروق، ۱۳۷۹) «مقاله ماضی الامه و حاضرها و علاج عللها».

۸۸. العروۃ الوثقی، مقاله «انحطاط المسلمین و سکونهم و سبب ذلک»، ص ۹۲.

۸۹. العروۃ الوثقی، مقاله «دعوه الفرس الی الاتحاد مع الافغان»، ص ۱۷۸.

۹۰. همان، «مقاله الوحده الاسلامیه»، ص ۱۳۶.

۹۱. مجموعه رسائل و مقالات، ص ۱۲۷.

۹۲. همان، ص ۲۲۵.

۹۳. همان، ص ۲۲۹.

۹۴. سید جمال الدین اسدآبادی، نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی، به کوشش سید هادی خسروشاهی (نشر کلبه شروق، ۱۳۷۹)، ص ۱۵۱.

۹۵. همان، ص ۱۵۲.

۹۶. همان، ص ۱۱۳.

۹۷. همان، ص ۱۵۳.

۹۸. همان، ص ۱۱۲.

۹۹. همان، ص ۸۰.

۱۰۰. همان، ص ۷۲.

۱۰۱. ر.ک: مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، (نشر صدرا، چاپ هجدهم، ۱۳۷۳)، ص ۱۵.

۱۰۲. سیدجمال الدین اسدآبادی، نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی، پیشین، ص ۸۰.

۱۰۳. همان، ص ۷۳.

۱۰۴. همان، ص ۶۰ - ۹۰.

۱۰۵. مجید خدوری، گرایش‌های سیاسی در جهان عرب، ترجمه عبدالرحمن عالم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۶)، ص ۶۷.

۱۰۶. حامد الگار، پیشین، ص ۲۷۱.

۱۰۷. سید جمال الدین اسدآبادی، مجموعه رسائل و مقالات، پیشین، ص ۷۴.

۱۰۸. درباره اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ر.ک: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲).

۱۰۹. سید جمال الدین اسدآبادی، مجموعه رسائل و مقالات، پیشین، ص ۱۲۹.

۱۱۰. همان، ص ۱۳۱.

۱۱۱. سید جمال الدین اسدآبادی، مجموعه رسائل و مقالات، ص ۱۳۴.

۱۱۲. همان، ص ۱۵۱.

---

۱۱۳. ماشاءالله آجودانی، مشروطه ایرانی، نشر نی، ص ۳۶۳. همان، ص ۱۵

### کتاب‌نامه

- اسدآبادی، سید جمال‌الدین، نامه و اسناد سیاسی - تاریخی، به کوشش سید هادی

خسروشاهی، نشر کلبه شروق، ۱۳۷۹.

- ----- ، مجموعه رسائل و مقالات، به کوشش سید هادی

خسروشاهی،

نشر کلبه شروق، ۱۳۷۹.

- ----- ، العرو الوثقی، به کوشش سید هادی خسروشاهی،

نشر کلبه

شروق، ۱۳۷۹.

- ----- ، رسائل فی الفلسفه و العرفان، به کوشش سید هادی

خسروشاهی، نشر کلبه شروق، ۱۳۷۹.

- "مجموعه کامل اسناد وزارت امور خارجه انگلیس درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی"، به

کوشش سید هادی خسروشاهی، کلبه شروق، ۱۳۷۹.

- جمالی، لطف‌الله، زندگی و مبارزات سید جمال‌الدین اسدآبادی، به کوشش سید هادی

خسروشاهی، کلبه شروق، ۱۳۷۹.

- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، انتشارات امیرکبیر.

- خدوری، مجید، گرایشهای سیاسی در جهان عرب، ترجمه عبدالرحمن عالم، دفتر

مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹.

- مددپور، محمد، انقلاب اسلامی و پایان تاریخ، انجمن معارف اسلامی، ۱۳۸۰.

- الگار، حامد، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطه، ترجمه ابوالقاسم سرّی،

انتشارات توس، ۱۳۵۵.

- عنایت، حمید، اندیشه سیاسی اسلام معاصر، ترجمه به‌الدین خرمشاهی، انتشارات

خوارزمی، ۱۳۷۰.

- -----، سیری در اندیشه سیاسی عرب، شرکت سهامی انتشار، ۲۵۳۶.

- مهدوی، اصغر و ایرج افشار، مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین

اسدآبادی، (مشهور به افعالی)، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، سند ۹.

---